لغت های نو

که تا پایان سال ۱۳۱۶ در فرهنگستان

پذیرفته شده است

شمارهٔ چهارم از انتشارات
دبیرخانهٔ فرهنگستان
فروردین ۱۳۱۷

چاپخانه مرکزی

فهرست

الف



آئین نامه = بجای نظامنامه پذیرفته شده است

آبادان = نام فارسی شهر وجزیره ایست در دهانه کارون که کارخانه های تصفیهٔ نفت در آن ساخته شده و آنرا (عبّادان) مینامیدند

آبْباز = فارسی غوّاص است - نجات دهنده

آبْ بَها = (ازآب وبها) پولی است که برای قیمت آب پرداخته میشود و بیشتر حق‌الشرب گفته میشد (شهرداری)

آبْیار = کسی که بزراعت یا جای دیگری آب دهد (میراب) (لغت شهرداری)

آتش‌نشان = کسی است که برای فرو نشاندن آتش گماشته شده است (مأمور اطفائیهٔ)(لغت شهرداری)

آتش‌نشانی = (از آتش و نشاندن) فرو نشاندن آتش - دائره ایست از شهرداری که در هنگام آتش گرفتن محلی بفرو نشاندن آن میپردازد بیشتر آنرا اطفائیه مینامیدند (لغت شهرداری)

آسایشگاه = اینکلمه را فرهنگستان بجای ساناتوریوم *Sanatorium* فرانسه اختیار نموده و آن جائی است که بیماران و ناتوانان را در آن نگاهداری کرده تا بهبودی یابند

آشکوب= هر مرتبه از خانه را گویند که بعربی (طبقه)نامیده میشود
رجوع شود به (بالارو)

آگاهی = فرهنگستان اینکلمه را بجای کلمه فرانسه *Sureté générale*
اختیار نموده و آن اداره ایست در شهربانی که برای تعقیب
جنایتکاران است و اعضاء آنرا کار آگاه می گویند (پلیس مخفی) (لغت شهربانی)

آگهی = اعلان و نوشته ایست که تازه ای را بخواهند بخوانندگان
خبر دهند — و اعلامیه ایست که ازطرف بانک برای مشتری
فرستاده میشود تااورا از قصد بانک راجع بحساب و کار های آن
شخص آگاه سازد *Avis*

آمار = نهایت طلب و تفحص و تجسس - حساب - استقصا و تتبع -
اینکلمه بجای احصائیه پذیرفته شده و کلمه خارجی آن
(استاتیستیك) است *Statistique*

آمارشناس= کسیکه بقواعد علم آمار آگاهی دارد (متخصص احصائیه)
Statisticien

آمارگر= کسیکه مأمور انجام کارهای آمار است (مأمور احصائیه)

آموزش -آموزگاری - آموختن =کلمه هائی است که بجای (تعلیم)
میتوان بکار برد

آموزش وپرورش= بجای (تعلیم و تربیت) پذیرفته شده است

آموزشگاه= (از آموزش و گاه) مدرسه بمعنی اعم که شامل هریك
از مؤسسات علمی رسمی و غیر رسمي خواهد شد

آپرین = نام ایستگاه شماره ۳ راه‌آهن جنوب است که پیشتر (قاسم‌آباد

گفته میشدو بواسطه نزدیکي آن بهایرین بدین اسم نامیده شد

آئین = زیب و زینت ـ رسم و عادت و طرز روش ـ بجای اینکلمه پیشتر (تشریفات) یااتیکت *Etiquette* یا سرمونی *Cérémonie* بکار میرفت

اَبَردِژ = نام ایستگاه شماره (۲۶) جنوب راه آهن شمال است و پیشتر (قلعه بلند) نامیده میشد و نام کنونی ترجمه همان کلمه پیش است ودرکتابهای قدیم جغرافیائی این اسم دیده میشود

اَرّاده = بجای *Train d' atterrissage* پذیرفته شده وآن قسمت زیرین هوا پیما میباشدکه چرخها باآن متصل شدهوهنگام فرودآمدن هوا پیما ابتدا بر روی زمین قرار میگیرد

اِراك = نام ایستگـاه شماره۱۹ راهآهن جنوب است که پیشتر (سلطان‌آباد عراق) گفته میشد

اَرز = سند هـای تجارتی که ارزش آنها بپولهای خارجی معین‌شده این کلمه‌رافرهنگستان بجای(اسعـار) اختیار نموده است *Devises* (لغت بانکی)

اَرزش = اعتبار یك سند یا متاع ـ پولی که در سند نوشته شده *Valeur* مثال: ارزش این‌سند دو هزار ریال‌است (لغت‌بانکی)

اَرزنده = (اسم فاعل از ارزیدن) دارای ارزش ـ پذیرفتنی .. دارای اعتبار *Valable* مثال: این سند ارزنده است یعنی اعتبار دارد (لغت بانکی)

آرْزیاب = (مخفف ارزیابنده) = کسی که ارزش هر چیزی را معین میکند بجای (مقوِّم) اختیارشده

اَرْزْیابی = (از ارز و یافتن) عمل یافتن ارزش هرچیز - این کلمه بجای (تقویم) اختیارشده است. مثال: خانه های شهر ارز یابی شد و اجاره‌بندی گردید.

آرزیافت = نتیجه‌ای که از ارزیابی بدست آمده مانندارزش خانه و ملك

اَرَسْباران = بخشی است در شمال آذربایجان که شعبه‌های رود ارس از آن جاری شده بارس میریزند چون نام قدیمی اینقسمت که ارسباران بوده بتدریج فراموش شده بود وآنرا (قراجه داغ) میگفتند فرهنگستان مقرر داشت که از نو بهمان نام ارسباران نامیده شود

اَرَشْ = نام فارس (ساعد) وآن از سر انگشت تا آرنج است

ازگرو درآوردن = بیرون آوردن چیزیکه بگرو داده شده است *Dégager* (لغت بانکی)

اِژْدَر = (در افسانه‌های قدیم نام مار بسیار بزرگی بوده که از دهانش آتش بیرون میریخته) در فرهنگستان اینکلمه بجای ترپیل *Torpille* اختیارشده و آن یکی از اسباب جنگ است که دارای مواد قابل انفجار بسیاروبرای شکستن وغرق کردن کشتی‌های دشمن بکار میرود. (نیروی دریائی)

اِژدَرافکن = (افکن مخفف افکننده است) کشتی بخاری کوچك و درازی که اژدر بطرف کشتی های دشمن میاندازدو اینکلمه بجای

Torpilleur اختیار شده است (نیروی دریائی)

اژدرانداز = (انداز مخفف اندازه است) اسبابی است دراز شبیه بلولهٔ توپهای بزرگ که در کشتیهای اژدرافکن برای انداختن اژدر بطرف کشتیهای دشمن است این کلمه بجای *Lance torpille* اختیار شده است (نیروی دریائی)

اَسْپْریس = عرصه اسب دوانیدن و میدان نمایش - فرهنگستان اینکلمه را برای عموم میدانهای اسب دوانی و چوگان بازی و نمایش و رژه اختیار نموده - میدانهای درونی شهر بهمان نام میدان خوانده میشود (لغت شهر داری)

اُستان = یکی از ده ناحیه بزرگ کشور ایران است که هر یك از آنها بچند شهرستان تقسیم میشود

اُستاندار = کسی است که کار های اُستان یعنی یکی از ده ناحیهٔ بزرگ کشور را انجام میدهد

استهلاك = پاك کردن حسابی بوسیلهٔ قسطهای معین *Amortissement* (لغت بانکی)

اعتبار = اعتمادی که ازطرف بانك یاشخصی بشخص دیگری میشود و تا حد معینی بآنشخص اجازه میدهند که از سرمایه بانك استفاده کنند *Crédit* مثال: اعتبار من در بانك صد هزار ریال است اعتبار شمادر تجارتخانه تمام‌شده‌است (بانکی)

اعتبار نامه = در اصطلاح بانکی نوشته‌ای را گویند که بانك بیکی از مشتریان خود میدهد تا اعتبار اورا در پیش یکی از کارگزاران

یا نمایندگان خود معین کند *Accréditif* (لغت بانکی)

اعتبارنامه = نوشته ای است که از طرف بانکی بشخص داده شده و اعتبار آن شخص را معین میکند و آنشخص بهر بانکی که طرف حساب بانک اول است برود میتواند برابر آنمبلغ دریافت دارد و مبلغ دریافت شده در پشت آنورقه نوشته میشود : *Lettre de crédit*

افزارمند = (ازافزار ومند) کسیکه کارهائی‌را بوسیله افزار و آلات انجام میدهد - بجای لفظ فرانسه *Artisan* اختیار شده (لغت شهر داری)

انجمن شهرداری = انجمن بلدی

اندام = بدن و عضو آدمی است . اینکلمه برای عضو بدن انتخاب شده و در کتابهای طب قدیمی فارسی همیشه بایمعنی بکار رفته است ولی آنرا نمیتوان درغیر عضو بدن استعمال نمود . مثلاً عضو ادارهٔ آمارو یاعضووزارت طرق‌را نباید اندام‌اداره آمار و اندام وزارت طرق نامید

اندوخته = پولی است که در شرکتها و بانکها برای احتیاط ذخیره میشود اینکلمه بجای *Réserve* اختیار شده است

سابقاً *Epargne* و *Réserve* هردورا ذخیره‌میگفتند فرهنگستان مقرر داشته‌است اولی پس انداز دومی اندوخته نامیده‌شود (بانکی)

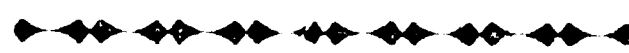
انگشت‌نگاری = (ازانگشت ونگاشتن) بجای کلمه فرانسه *Dactyloscopie* اختیار شده وآن‌عملی است که‌ازروی‌اثرانگشتها میتوان‌اشخاص

مختلف را شناخت زیرا که خطهای مختلف سر انگشتان هر کس با دیگری اختلاف دارد ـ در شهربانی شعبه مخصوصی است که بواسطه انگشت نگاری میتواند بدکاران را زودبشناشد زیرا که در هنگام دزدی وجنایت اثرخطهای انگشتان آنها بر روی چیزهائیکه که دست زده اند بخوبی میماند و از روی همان خط ها شناخته میشوند

اندیمُشك = نام ایستگاه شماره ۴۱ جنوب راه آهن است و پیشتر صالح آباد خوانده میشد و بمناسبت اینکه در نزدیکی آن پیشتر پل و محلی بنام اندیمشك بوده بدین نام خوانده شد

ایذه = نام قدیمی مکانی است در ناحیهٔ بختیاري که این اواخر مال امیر نامیده میشد و فرهنگستان مقرر داشته است که از نو بهمان اسم نامیده شود

ب



باجه = بفارسی دریچه و روزنه راگویند این کلمه را فرهنگستان بجای لفظ گیشه اختیار نموده است *Guichet*

بارآور = صفت سرمایه ای است که سودی میدهد *Productif* مثال: سرمایه من در بانك بارآور است و پنج درصد سود میدهد (بانکی)

بار کشی = (از بار کشیدن) بردن بار از جائی بجای دیگر ـ سابقا نقلیه نامیده میشد ـ مثال :بار کشی ارتش

بار کشی تند = نقلیه سریع السّیر

بار کشی کند = نقلیه بطیءُ السّیر

بار نامه کشتی = سندی‌است که بواسطه‌آن بارهای فرستاده شده‌بتوسط کشتی معلوم‌میشود - درجنوب ایران عموماً آنراستمی‌میگویند ولی‌لفظ‌تحریف‌شده خارجی‌است *Connaissement* (بانکی)

باز بین = بجای کنترلر *Contrôleur* اختیـار شده و آن کسی است که کالا و جنس های تجارتی را رسیدگی کرده و مطابقت آنهارا با بارنامه‌تصدیق‌مینماید - کسی در راه آهن ها و تماشاخانه ها بلیط های فروخته شده را باز رسی مینماید تا هر کس مطابق ارزش بلیط در جـای خود قرار گیرد.

باز جو = کسیکه از طرف رئیس مأمور میشود که از روی سند ها یا از روی دفترهاراستی‌ونا راستی‌کاری را معین‌کنند- سابقاً آنکس رامحقق‌میگفتند*Enqueteur*

باز جوئی = عمل بازجو بیشتر بجـای اینکلمه (تفتیش کتبی) و (اقتراح) و (تحقیق) بکار میرفت *Enquête*

مثـال - از بازجوئی نوشته های فـلان معلوم شد که حق بجانب او است

بازدید = دائره بازدید - رسیدگی بمالیاتها وعوارض دولتی (ممیزی)

باز دید = (بانك)از نو رسیدگی کردن بحساب‌یا چیزی *Contrôle*

باز رس = کسیکه از طرف وزارتخانه ها و اداره ها بکار های اعضا و کارکنان رسیدگی کرده درستی یا نادرستی کار های آنها را

برئیس یاوزیرآ گهی میدهدسابقامفتش نامیده میشد *Inspecteur*
مثال – باز رس وزارتی – بازرس دبیرستان

بازرسی = عمل بازرس (تفتیش)

بازکرد = باز کردن و آغاز نمودن حساب *Ouverture des comptes*
(لغت بانکی)

بازگرداندن = بازگشت دادن اضافه پرداختی از بابت سرمایه *Ristourner*
(بانکی)

بازگشت = بجای *Ristourne* اختیار شده وآن برگرداندن اضافه
پولی است که شرکاء از بابت سرمایه بشرکت پرداخته اند
(لغت بانکی)

بازنشستگی = بجای (تقاعد) پذیرفته شده

بازنشسته = بجای (متقاعد) پذیرفته شده است

باستانشناس = عالم بعلم باستانشناسی (علم بآثار عتیقات) وبرابر خارجی آن
ارکئولوگ *archéologue* است

باستان شناسی = بجای ارکئو لژی *archéologie* پذیرفته شده و آن علم
بآثار عتیقه وچیزهای کهنه وباستانی است .

باغ یك = نام ایستگاه شماره ۱۴ راه آهن جنوب است که پیشتر
قاضی آباد نامیده میشد بواسطهٔ نزدیکی آن بباغ یك این نام
پذیرفته شد

بالارو = نام دستگاهی است که بواسطهٔ آن بطبقه های بالای عمارت میروند
این کلمه بجای (آسانسور) *ascenseur* پذیرفته شده است

درهفتاد و یکمین جلسه عمومی فرهنگستان برای قسمتهای مختلف بالارو اصطلاحات ذیل پذیرفته شد

کاژه	*cabine*
بیا	*Appel*
برو	*Renvoi*
آشکوب	*Etage*
زیرخان	*Rez-de-chaussée*
ایست	*Arrêt*
هراس	*Alarme*

بام‌دژ = نام ایستگاه شماره ٤٨ راه آهن جنوب است که قلعه سحر نامیده میشد و نام کنونی ترجمهٔ فارسی نام پیش آن میباشد

بانك = (از کلمهٔ فرانسه *Banque*) مؤسسهٔ صرافی و معاملات نقدي

بانك دار = کسی که بانك دارد وبکارهای بانکی میپردازد *Banquier*

بایگان = نگاهدارنده و ضبّاط ـ کسی است که نامه‌ها و نوشته‌های اداری را در محلی نگاه می‌دارد تا در هنگام احتیاج بتوان بآسانی از آنها استفاده کرد *archiviste*

بایگانی = عمل بایگان ـ ضبط

بخش = مجموعه کشتیهای جنگی که بفرماندهی یکنفر است و این کلمه را فرهنگستان بجای *Escadre* اختیار نموده است (نیروی دریائی)

بخش = جزء و قسمت ـ فرهنگستان آنرا بجای (ناحیه) که یکقسمت شهر و یکی از تقسیمات مملکتی است اختیار کرده (لغت شهرداری)

بَخْش = درتقسیمات کشوری هر شهرستان بقسمتهای کوچکتری تقسیم می‌شود که آنهارا (بخش) و اداره کنندهٔ آنهارا (بخشدار) نامند

بخشدار = کسیکه کارهای بخشی (یکی از قسمتهای شهرستان) را انجام میدهد.

بخشنامه = نامه‌ایست که دریك یا چندنسخه نوشته‌شده برای آگهی چند نفر فرستاده میشود

نامه‌ایست که از طرف رئیس های اداره‌ها برای آگهی عموم یا قسمتی از کارکنان اداره و انجام دستور معیّنی نوشته شده و بامضای هر یك از کارکنان می رسد ـ بیشتر متحد المآل و *circulaire* گفته‌میشد

بدفتر بردن = نوشتن رقمهای خرید و فروش در دفتر های رسمی تجارتی *Passation*

بدهکار = کسیکه بدیگری پولی رامقروض است *Débiteur* (بانکی)

بدهی = آنچه کسی‌ازکالا و خواسته‌ازدیگران وام گرفته و باید بآنها بدهد ـ در حساب سرمایه حساب مخصوص بنام بدهی است که بزبان فرانسه *Passif* نامیده میشود و حساب دیگری در برابر آن بدارائی موسوم است (لغت بانکی)

برابر = دوچیزهم ارزش *Pair* (بانکی)

برابری = هم ارزی دوچیز *Parité* (بانکی)

برات = نوشته‌ای‌است که‌بموجب آن پرداخت پولی‌را بدیگری وا گذار

میکنند *Traite* (بانکی)

برات کش = کسیکه برات یاچك رامینویسد ـ بیشتر (محیل) میگفتند *Tireur* (بانکی)

برات گیر = کسیکه چك یا براتی را برای او نوشته اند و باید بپردازد بیشتر محال علیه گفته میشد *Tiré* (بانکی)

برآورد = عمل تعیین قیمت کردن چیزی که بعربی تقویم گویند *Évaluation* (بانکی)

برآورد کردن = معین کردن قیمت چیزی ـ تقویم نمودن *Évaluer* (بانکی)

براه انداختن = بکار انداختن سرمایه ای که درکار تجارت نبوده است *Mobiliser* (بانکی)

برچسب = (بروچسب) علامتی است که بچیزهای ساخته شده مختلف میچسبانند تا معلوم شود که در کجا ساخته شده یابرای چکاراست ـ برچسب بطری ـ برچسب سیکار و درفرانسه آنرا *Etiquette* میگویند

برچیدگی = کلمه فارسی انحلال است بجای آنکه گفته شود تجارتخانه فلان منحل شد باید گفت تجارتخانه فلان برچیده شد

برداشت = عمل برداشتن قسمتی از چیزی یا سرمایه آن پیش از آنکه هنگام تقسیم آنچیز یاسرمایه برسد *Prélèvement* مثال : فلان شریك از درآمد تجارتخانه تاکنون پانصد ریال برداشت کرده است (بانکی)

بررسی = مطالعه ـ ازنودیدن ـ اقتراح ، *Révision* مثال ازنظم فارسی:

برخوان تو زقرآن و باخبار تو بررسی (ناصر خسرو)

برش = قسمتی از یکورقه سهم تجارتی سهم های- تجارتی(بانك)
ممکن است بچند برش تقسیم شده و هر برش آن جدا گانه
خریدو فروش شود *Coupon,coupure* (بانکی)

برك = کلمه فارسی است که بزبان‌عربی شکلش تغییر کرده و (ورق)
شده است

برگردان = بجای کاغذ(کربن) پذیرفته شده است

برگردان = بجای لفظ فرانسه *Virement* اختیـار شده وآن در بانك
برداشتن پولی‌است ازحساب یکنفر ونهادن آن درحساب‌دیگری
بموجب نوشته ای که ببانك داده شده است (پیشتر انتقال
بانکی گفته میشد) (بانکی)

برگشت‌پذیر = چیزیکه ممکن است برگشت کند *Révocable* مثـال
اعتبار برگشت پذیر (بانکی)

برگه = بجای فیش *Fiche* پذیرفته شده و آن پارچه ای از کاغذ یامانند
آن است که در آن نام کتاب یاچیزهای مرتب کردنی‌را نوشته
بهر طریقی که بخواهند مرتب میکنند (کتابداری)

برگه‌دان = محل قراردادن برگه‌ها . این کلمه بجای *Fichier* پذیرفته
شده است که در کتابخانه ها برای قرار دادن برگه هاست

بَرْنامه = نوشته‌یا دستور چاپ شده ایست‌که‌رَوش وگزارش‌آئین‌وجشن
یا انجمنی را باگاهی مردم میرساند این کلمه بجای پرگرام
Programme پذیرفته شده است .

بستانکار = کسی‌که از دیگری پول یا متاعی‌طلب دارد بعربی‌اورا دائن

گویند *Créditeur*

بستن حساب = عملی است که بواسطه آن حسابی را در بانك ختم میکنند *Clôture* (بانك)

بسته = اینکلمه بجای کلی *Colis* فرانسه اختیار شده است

بسیج = بمعنی آماده شدن برای کاری است چنانکه فردوسی گوید :

نباید درنگ اندرین کار هیچ کجا آمد آسانی اندر بسیج

انوری گفته :

نمازشام‌چو کردم‌بسیج راه‌سفر ز دردرآمدم‌آن‌ماهروی‌سیمین‌بر

فرهنگستان‌این‌کلمه رابجای *Mobilisation* فرانسه‌اختیارنموده وآن آماده ساختن نیروی نظامی و تهیه تمام ساز و برگی است که برای سفر و جنگ لازم است .

بسیجی = بجای *Mobilisable* (یعنی قابل تجهیز) پذیرفته است

بُمب = در زبانهای بیگانه کرهٔ میان تهی است که آنرا از باروت یا چیزهای دیگر مانند آن پرکرده و بوسیله های مخصوص آتش زده میترکانند ـ همان کلمه بمب در فرهنگستان پذیرفته شده است

بمباران = پراکنده و پرتاب نمودن‌بمب از بالا بر روی‌مکان یا برروی شهری ـ مانند این کلمه در فارسی‌بسیار است : چون‌سنگباران گلوله باران ـ کلمه خارجی معادل آن *Bombardement* است

بند = کلمه فارسی مفصل است و در کتابهای قدیم فارسی همیشه باین باین معنی بکار رفته است

بُنگاه = بجای مؤسسه پذیرفته شده است

بها = فارسی قیمت است *Prix*

بهداشت = وسیله های نگاهداری سلامت - اینکلمه بجای حفظ الصحه اختیار شده است *Hygiène*

بهداری = اداره ای که برای مواظبت بهداشت مردم تأسیس شده است اینکلمه بجای صحیه اختیار شده است

بهرام = نام ایستگاه شماره ۳۲ راه آهن جنوب که پیشتر طالب آباد خوانده میشد و بواسطه نزدیکی به تپه ها و خرابه هائی منسوب ببهرام گور بدین نام نامیده گردید

بهشهر = نام ایستگاه شماره ۶ راه آهن شمال میباشد و آن شهری است که پیشتر جزء ولایتی بنام کبود جامه بوده و هنگامی که آنرا آباد کرده اند (اشرف البلاد) یعنی بهترین شهرها نامیده اند کلمهٔ بهشهر بجای اشرف انتخاب شده است

بِهِلْ = پس از رسیدن بحساب چون دو نفر طلب ووامی نداشته باشند بهل میشوند *Quitte*

مثال: فلانی از بابت حساب خود پانزده ریال بشرکت پرداخته بهل شد (بانکی)

بی برگشت = اعتبار بی برگشت - اعتباری است که نمیتوان آنرا برگرداند (اعتبار غیر قابل فسخ) *Crédit irrévocable* (بانکی)

بیمارستان شهر = پیشتر مریضخانه بلدی گفته میشد

بیمه = (بانك) عملی است که اشخاصی با پرداخت پولی مسئولیت کالا

یا سرمایه یا جان خود را بعهده دیگری می گذارند و بیمه کننده در هنگام زیان باید مقدار ضرر را بپردازد *assurance*

بی نام = (بانك) شرکتی است که بنام هیچیك از شرکاء نامیده نمیشود و تنها بنام تجارت آنها خوانده میشود *Anonyme*

مثال: شرکت بی نام پنبه. شرکت بی نام قند

پ

پادگان = گروهی از سربازان که در مکانی متوقف و برای محافظت آن مکان هستند تا کنون ساخلو نامیده میشد ـ پاد در فارسی بمعنی محافظت و نگاهبانی آمده و پادگان برابر فارسی ساخلو است

پاس = نگاهداشتن و نگاهبانی و حراست کردن واستوار داشتن ـ در فرهنگستان مقرر شد این کلمه مخصوص (موعد قراولی) و (عمل قراول) بکار رود

مثال: پاس منوچهر از ساعت هفت تاده است ـ فریدون امروز پاس دارد

پاسبان = کسی که از طرف شهربانی مأمور حفظ نظم و آسایش شهر است فرهنگستان این کلمه را بجای آژان پلیس *Agent de police* اختیار نمود.

پاس بخش = (از پاس و بخش) کسیکه پاس را عوض کرده دیگری را بجای او میگمارد

پاسداران کسانی که به پاس میپردازند ـ پیش از این هیئت قراولی

پاسگاه = محل پاس ـ جای قراولی سابقاً بجای، این کلمه(پست) بکار میرفت

پاسیار = پایور شهربانی نظیر سرهنگ ارتش (رجوع بشهربانی‌شود)

پاکت= (ازکلمه فرانسه پاکه *Paquet* که بمعنی بسته‌است)=درفارسی بمعنی لفافه‌ایست که نامه را در آن‌نهاده‌و سر آنرا می‌چسبانند

پایمزد = مزدی که به پزشك برای عیادت و معالجه بیمار دهند (حق‌القدم)

پایندان = بجای کفیل بمعنی ضامن پذیرفته شده است

پایور = صاحبمنصب شهربانی و کشوری ـصاحبمنصبان ارتش‌را افسر مینامند

پایه = در اصطلاحات اداری سه کلمه مقام و اشل و رتبه بکار میرفت که همه دارای یك معنی بودند وبجای تمام آنها کلمه(پایه)بکار خواهد رفت

پزشك = نام فارسی طبیب است **اسدی** گوید :

پزشکی نه‌خوب آید از میزبان

و **حکیم ناصرخسرو** گوید

عرب برره‌شعردارد‌سواری پزشکی گزیدندمردان یونان

پذیرا = کسی که قبول‌میکند

در اصطلاح بانکی کسیکه پرداخت سندی را قبول میکند *Accepteur*

پذیرش = عمل پذیرفتن ـ قبولی . در اصطلاح بانکی عملی است که شخص پرداخت سندی را می‌پذیرد *Acceptation*

پذیرفتن = قبول کردن *Accepter* در اصطلاح بانکی قبول پرداخت سندی در موقع معین

مثال : پذیرفتن برات شما مشکل است

پذیرفتنی = چیزی که میتوان آنرا پذیرفت (لغت بانکی) *Acceptable*

مثال : این سندپذیرفتنی است

پذیره نویسی = نوشتن وامضاء کردن در پای نوشته‌ای برای تعهد انجام کاری که در آن نوشته شرح داده شده *Souscription* ـ هنگام تشکیل شرکتها از کسانی که میخواهند شریك باشند دعوت میشود و هریك ازآنها قسمتی از سهام شرکت را می پذیرند کار هریك از شریکهارا پذیره نویسی مینامند

پرداخت = عمل دادن پول *Paiement*

پرداخت عمل پرداختن = دادن پول به کسی که طلبکار است *Versement*

پرداختن = (اصطلاح بانکی) دادن پولی که دریافت شده *Liquider*

پرداختنی = چیزی که باید پرداخته شود . چیزی که قابل پرداختن است *Payable*

پرستارخانه = جائی است که در مدرسه‌ها و سربازخانه ها بیماران را پرستاری میکنند و برای بیماران همان بنگاه است این کلمه بجای *Infirmerie* فرانسه اختیار شده است

پرسش نما = ورقه‌ایست که بر روی آن چند سؤال نوشته شده و بداوطلبان کاری میدهند تا پاسخ های آنها را بنویسند (سؤالنامه *Questionnaire*)

پرندك = نام ایستگاه شماره ٦ راه آهن جنوب است که پیشتر رحیم آباد گفته میشد بمناسبت نزدیکترین قریه بآن پرندك نام نهاده شد

پروانچه = گواهی نامه‌ایست که از دبستان و دبیرستان بدانش آموزان هر سال که درس خودرا تمام کرده اند داده میشود این کلمه بجای *Certificat d'étude* پذیرفته شده است

پروانه = علاوه بر معنی حشره معروف در زبان فارسی بمعنی اذن واجازه بطور عموم است . در زبان فرانسه لیسانس بمعنی اجازه نامه است خواه اجازه نامه‌ای که بدانشجویان دانشگاه میدهند خواه اجازه نامهٔ ورود یا خروج کالا که از طرف اداره تجارت یا گمرك بتاجران داده میشود در فرهنگستان لغت پروانه بجای لیسانس اختیار شده ولی میتوان آنرا در تمام مورد هائی که مقصود اجازه نامه باشد بکار برد - مثال : در این مصراع از شعر سعدی که میفرماید: پروانه را چه حاجت پروانهٔ دخول.
پروانهٔ اولی بمعنی حشره و پروانهٔ دوم بمعنی اجازه نامه است

پرورش = فارسی تربیت است

پرورشگاه یتیمان = جائی است که کودکان یتیم را در آن نگاهداری و پرستاری میکنند (دارالایتام)

پرونده = بسته قماش و اسباب و لفافهٔ قماش واسباب را نیز گفته‌اند پارچهٔ که قماش را بدان پیچند - کیسه مانندی که استادان ابزار واسباب

دکان خود را در آن نهاده با ریسمان بندند. مثال :

کیسه‌ام زو پرست از بدره   خانه‌ام زوست پر ز پرونده

سندها و نوشته‌های راجع بیك موضوع یا یك کار و یکنفر را که یکجا جمع‌آوری شده و غالباً خلاصهٔ مطالب آن نوشته ها را برای آسانی در پشت پوشه های آن مینویسند بفرانسه دوسیه *Dossier* می گویند ـ بجای دوسیه کلمه پرونده که بمعانی فوق است اختیار گردید

پسادست = معامله‌ای که پس از دریافت قیمت آن پرداخته میشود و پیشتر نسیه میگفتند *A credit*

پس انداز = پولی است که از صرفه جوئی در هزینه پیدا میشود واین کلمه بجای *Épargne* اختیارشده است مثال : صندوق پس‌انداز

پشت = بجای (ظهر) عربی اختیارشد ، *Verso*

مثال : صدریال که پرداخته‌ای در پشت سند بنویس (بانکی)

پشت = فارسی ظهر است (اصطلاح علمی)

پشت نویسی = نوشتن در پشت سند (ظهرنویسی) *Endossement.endos*

پشت نویس = سندی که در پشت آن نوشته شده *Endossé*

پشتوانه = سپرده‌ایست که کسی برای اعتبار خود در بانك معین میکند *Couverture*

پوشاندن = معین کردن پشتوانه در بانك *Courrir*

پشیز = پول سیاه مس و نیکل و غیر آن *Billon* مثال :

سخن تا نگوئی بدینار مانی ولیکن چه گفتی پشیز مسینی

(ناصر خسرو)

پوسته = نام فارسی قشر است . مثلا بجای قشر زمین باید گفت :
پوستهٔ زمین

پوست کن = کسی که در کشتارگاه حیوانات را پوست میکنند و بعربی
سلاّخ گویند

پوشه = در فارسی هرچیزی را گویند که آنرا پوشند و در بر کنند
درفرهنگستان اختیار شده است برای لفافهٔ کاغذی که نوشته‌های
اداری را درآن گذاشته و چند ورق آنها را درجزوه‌دانی
قرارمیدهندکه از مقرراست و سابقاً شمیز گفته‌میشد که کلمه
فرانسه و بمعنی پیراهن است

پول = قطعه فلزی که از طرف دولتها برای آن ارزش معینی معلوم شده
وشکل مخصوص دارد. این کلمه بجای *Numéraire, monnaie*
بکار میرود

پی = نام فارسی عصب وآن رشته های سفیدی است که در تمام اندام آدمی
پراکنده و بمغز مربوط میشود

پیش آگهی = (بانك) آگهی مختصری که پیش از سر رسیدن هنگام
پرداخت سندی از طلبکار یا بانکی برای بدهکار فرستاده میشود
Préavis

پیشاهنگی = در هشتاد وهفتمین جلسه عمومی فرهنگستان برابرهای ذیل برای اصطلاحات پیش‌آهنگی که همه بزبان انگلیسی بودند پذیرفته شد

رسد پیشاهنگی	*Scout troop*
سر رسد	*Scout master*
رسد یار	*Assistant scout master*
جوخه	*Patrol*
سرجوخه	*Patrol leader*
جوخه‌یار	*Assistant patrol leader*
کار پرداز	*Quarter master*
نویسنده	*Scribe*
شیپورزن	*Bugler*
سر پرستان‌رسد	*Troop commitee*
پایوران پیشاهنگی	*Troop officers*
پیوستگان	*Scouters*
مدیر فنی	*Chef scout executive*
معاون‌فنی	*Assistant scout executive*
نشانه هنر	*Merit badge*
سرپیشاهنگ	*Provincial scout executive-District commissioner*
سر پیشاهنگی	*Local headquarter*

انجمن پیشاهنگی	*Local council*
شورای رسد	*Troop council*
نوآموز	*Tender foot*
دیوان پاداش	*Court of honor*
رهبر پیشاهنگی	*Scout commissioner*
رهنمون	*Senior patrol leader*
انجمن پیشاهنگی ایران	*National council*

پیش بها = (بانك) چیزی که پیش از دریافت کالا بفروشنده دهند (بیعانه) *Arrhes*

پیش پرداخت = بجای (مساعده) پذیرفته شده است ـ لغت خارجی آن *Avance* است

پیش نویس = این کلمه بجای مینوت پذیرفته‌شده وآن نامه‌موقتی‌است که پیشنهاد مضمون نامه رادرآن نوشته پس از تصویب وزیریارئیس اداره آن را پاك نویس کرده بامضا میرسانند و میفرستند

پیشوا = نام ایستگاه شمارهٔ ۳۰ راه آهن شمال است و نام پیش آن ایستگاه (امامزاده جعفر) بود

پیشه = کسب و حرفه

پیشه‌وران = (ازپیشه‌وور) پیشه بمعنی شغل وکار و عمل و کسب و حرفه است فرهنگستان مقررداشته که بجای (کسبه‌واصناف) بکار رود مثـال :

که هر پیشه ور پیشهٔ خود کند جز این گرکه نیکی کند بدکند

(نظامی)

پیك = کسی است که مامور رساندن بارها و نامه های پستی از جائی بجای دیگر است (چاپار) مثال :

این چو پیکان بشارت برشتابان در هوا

وین چو پیلان جواهر کش خرامان درقطار

پی گرد = (ازپی = دنبال و گردیدن) کسی که درپی چیزی میگردد ـ بجای *Explorateur* اختیار شده

پی گردی = عمل گشتن در پی چیزی ـ بجای *Exploration* اختیارشده

پی نوشت = نوشتن درپی چیزی است بجای لفظ آپوستیل *Apostille* اختیار شده و آن دستوری است که رئیس های اداره ها در پائین نامه ها نویسند

پیشنهاد = عمل یکنفر تاجر یا هنر پیشه یا فروشنده یا خریدار که انجام کاری را با شرایط معین آگاهی میدهد (عرضه) ـ *Offre*

پیمان نامه = بجای تعهد نامه پذیرفته شده است

پیوند = علاوه بر معانی دیگر نام رشته هائی است که ماهیچه ها را بیکدیگر وصل میکند ودر فرانسه آنرا *Ligament* می گویند

ت



تالار درس = بجای (سال د کور) *Salle de Cours* پذیرفته شده است

له = نام ایستگاه شماره ۱۵ راه آهن شمال است که پیشتر طالخ نوشته میشد

ه‌سفید = نام ایستگاه شماره (۲) راه آهن جنوب است که پیشتر تپه سیف نامیده میشد بمناسبت شباهت لفظی تپه سیف تبدیل به تپه سفید شد

از = (بانك) مبلغی مساوی اختلاف دارائی و بدهی حساب که‌در آخر ستون کمتر مینویسند تا مجموع دوستون مساوی شود ـ اختلاف دارائی و بدهی در حساب *Balance*

ازکردن = قراردادن تراز در آخر حساب برای مساوی کردن دو حاصل جمع *Balancer*

ازنامه = (بانك) صورتی‌است که خلاصهٔ دارائی و بدهی در ا ن نوشته شده است *Bilan*

انزیت =(ازکلمه‌فرانسه *Transit*)هرگاه کالای کشوری‌از کشور دوم گذشته و باید در کشورسوم بفروش‌رسد در کشور دوم ازپرداخت گمرك و مالیات معمولی ورود و خروج معاف‌است‌و فقط حقی میپردازد که آنرا حق ترانزیت گویند (حق‌عبور)
مثـال : متاع ترانزیتی : کالای ترانزیتی

فه = صورت قیمت و ارزش متاع یا صورت مالیاتی که بمتاع تعلق میگیرد مثال : تعرفه گمرکي *Tarif*

اب = نام قسمتی است از آذربایجان که پیشتر (تیکان تپه) یعنی (خار تپه) گـفته میشد

تلخه‌رود = نام رودی است که‌از مشرق آذربایجان شرقی . کوه‌ها فرود آمده پس از گذشتن از شمال شهر تبریز بدریاچهٔ رضائیه میریزد سابقاً (آجی‌چای) نامیده میشد .

تله‌زنك = نام ایستگاه شماره ۳۶ راه آهن جنوب است که بیشتر (تله‌زنج) خوانده میشد

تمبر = قطعه کاغذ کوچك با نقش و علامت و ارزش معینی است که‌در اداره پست و مانند آن بکار میرود *Timbre*

تن‌پیمائی = عمل اندازه گرفتن قسمتهای بدن انسانی . این کلمه بجای *Anthropométrie* اختیار شده است

تنخواه‌گردان = پولی است که‌درصندوق اداره و تجارتخانه گذاشته میشود تا در هنگام لزوم بمصرف خرید چیزهای لازم و فوری برسد و آنرا سابقاً (اعتبار متحرك) مینامیدند *Fond de roulement*

تنه = بجای *Fuselage* هوا پیما پذیرفته شده و آن مانند دوك میار بزرگی است. چون قسمت موتور و بالها و اراده از هوا پیما برداشته شود قسمت باقی مانده آن که بدنه اصلی و جای‌نشستن است تنه نامیده میشود

تماشاخانه = جائی است که مردم برای تماشا بآن میروند - بجای تآتر *Théâtre* فرانسه اختیار شده

توپدار = (مرکب از توپ و دار مخفف دارنده) کشتی کوچکی است که چند توب دارد و در رودهای بزرگ یا نزدیکی ساحل دریا کار میکند این کلمه بجای *Canonnière* فرانسه اختیار شده است

توده‌شناسی = بجای کلمه خارجی *Folklore* پذیرفته شده و آن علم بعادات و رسوم توده مردم و مجموع افسانه ها و تصنیف های عوامانه‌است

تهران = چون‌درنوشتن (طهران) و (تهران) هردو نوشته میشدفرهنگستان مقرر داشت که از این پس تهران با (ت) نوشته‌شود

تیر = بجای فلش *Flèche* در هوا پیمائی پذیرفته شده است

تیره‌پشت = نام فارسی ستونی از استخوانها است که آنهارا ستون‌فقرات میگفتند و در حیوانهای استخوان دار یافت میشود

تیمارستان = (از تیمار و ستان) تیمار بمعنی خدمت‌وغمخواری و محافظت کردن بیمار یا کسی است که به بلائی دچار شده‌باشدفرهنگستان این کلمه را بجای (دار المجانین) اختیار نموده و آن جائی است که‌دیوانگان را در آنجا پرستاری و علاج میکنند

تیمار گاه = شعبه‌ای از ادارهٔ بهداری شهر داری است که بیماران فقیر را در آن معالجه نموده و مجاناً دوا میدهند فرهنگستان این‌کلمه را بجای (پست امدادی) اختیار نموده است

تیمچه = (از تیم یعنی سرای بزرگ و چه علامت تصغیر) کوچه و دالان سر پوشیده ایست که در کنار آن دکانها و مغازه ها ساخته شده فرهنگستان این کلمه را بجای پاساژ *Passage* اختیار نموده .

ج

جاشو= عملهٔ کشتی

جانوران= نام فارسی حیوانات است

جزوه‌دان = پوشه هائی که مربوط بیك موضوع است در لفافی از مقوا قرار داده میشود که آنرا جزوه‌دان گویند - در فرهنگستان مقرر شدکه بجای کارتن Carton که بهمین معنی است جزوه‌دان گفته میشود

جناغ‌سینه= نام فارسی استخوانی است که در جلوی سینه واقع شده و بعربی آنرا (عظم‌قص) میگویند

جنبش =(اسم مصدر از جنبیدن)بجای حرکت در اصطلاح علمی اختیار شده ولی نمیتوان بجای حرکت کردن (جنبش کردن) بکار برد مثلا باید گفت فلانی از طهران بیرون رفت یا از طهران حرکت کرد و نمیتوان گفت (فلانی از طهران جنبش کرد)

جهانگرد= نام‌فارسی(سیّاح)است

جهانگردی= لغت فارسی (سیاحت)است

چ

چاپ = عملی است که بواسطهٔ آن میتوان از روی یک نوشته چندنسخه شبیه بآن تهیه کرد-مثال:چاپ‌سنگی. چاپ‌سربی . چاپ‌ژلاتینی

چاپخانه= نام فارسی مطبعه وآن محلی است که کتابها را در آن

چاپ می کنند

چشم پزشك = پزشکی که دردهای چشم را علاج میکند. سابقاً (کحال) گفته میشد

چك بسته = (بانك) چکی است که بر روی آن دو خط کشیده اند وفقط بانك دیگری میتواند آن چك را دریافت کند و باشخاص متفرق پرداخته نمیشود *Cheque barré*

چك = (بانك) سندی است که برات کش بدیگری میدهد تا پولی را از شخص سوم یا بانکی دریافت دارد و ممکنست شخص دوم آن سند را بدیگری واگذار کند *Chèque*

چنك = بجای کلاچ *Clutch* پذیرفته شده و آن چیزی است که در موقع حرکت اتومبیل یا هواپیما حرکت را بچرخها انتقال میدهد و بوسیلهٔ آن میتوان ارتباط موتوررا از چرخ قطع نمود یا بچرخ اتصال داد

ح

حسابدار = کسی که حسابهارا منظم نگاه میدارد - رئیس حسابداری *Comptable*

حسابداری = ۱ عمل منظم نگاهداشتن حسابها - ۲ - اداره ایست که در وزارتخانها بحسابها رسیدگی میکنند و سابقاً محاسبات نامیده میشد این کلمه را فرهنگستان بجای *Comptabilité* اختیار نموده است مثال: درس حسابداری در مدرسه تجارت

ـحسابداری اداره گمرك

حواله کرد = پول یا چیزی که پرداخت آن بدیگری واگذار میشود بجای *ordre* فرانسه اختیار شده‌است مثال : بحواله کرد شما ده‌ریال پرداخته شد

خ

خبرگزاری = اداره ایست که خبرها رابدست آورده و منتشر مینماید

خدمتگزار = بجای کلمه (مستخدم) پذیرفته‌شده است مثلا مستخدمین مملکتی را باید خدمتگذاران کشوری گفت

خرده باج = (ازخرده و باج) خرده کوچك و ریز و باج مال و اسبابی باشد که پادشاهان از زیر دستان و رعایا ستانند ـ خرده باج بجای عوارض متفرقه اختیار شده است .

خرمشهر = نام تازه‌ایست که بمحمره داده‌شده

خزانه = اداره یا جائی که‌در آمدهای کشوری در آن جمع شده وهزینه ها از آنجا پرداخت میشود *Trésorerie* مثال : خزانه بانك

خزانه دار = رئیس‌خزانه *Trésorier* مثال : خزانه‌دار کشور

خسته‌خانه = جائی است که پیران ناتوان و بیماران علاج نا پذیر و کودکان بی کس را در آن نگاهداری میکنند این لفظ بجای *hospice* فرانسه اختیار شده

خواربار = خوراك ـ آنچه میخورند : دایرهٔ خواربار یکی از دایره های شهر داری است که بکار خوراك مردمان شهر میپردازد

سابقاً دایرهٔ (ارزاق) نامیده‌میشد. مثال:

اگر مصر بان‌را کنم کار راست   شود خواربار همه زود کاست

(فردوسی)

خورد = (اسم مصدر از خوردن) در فارسی عمل تغذی را گویند و این کلمه بجای *nutrition* فرانسه اختیار شده است.

د

داد رسی = (ادارهٔ محاکمات و دعاوی ارتش) بدین نام خوانده‌میشود

دادگاه = این کلمه بجای (محکمه) پذیرفته شده‌است

داده = پول یاسندی که ببانکی داده میشود تا بحساب پرداختی برند این کلمه بجای *Remise* اختیارشده است. مثال: داده شما به بانك در ۵ مهر ماه صد ریال است.

دارائی = آنچه از خواسته و کالا متعلق بکسی باشد. در حسابداری سرمایه دارای دو قسمت است قسمتی ازآن‌بحساب دارائی‌است که بزبان فرانسه اکتیف *Actif* نامیده‌میشود حساب مقابل‌آن بدهی و اختلاف این دو حساب سرمایهٔ اصلی تجارتخانه یا مؤسسه است

دانشنامه = فرهنگستان این کلمه رابجای گواهی نامه دانشکده ها پذیرفته است.

دام‌پزشك = کسی است که چارپایان بیمار اهلی را معالجه میکنند چه دام در فارسی‌بمعنی‌حیوانات اهلی میباشدو دامیار صیادرا گویند

جهان دامیاری است نیرنگ ساز هوای دلش چینه و دام آز
(اسدی)

دام پزشك را فرهنگستان بجای بیطار که اصل آن کلمهٔ یونانی بوده اختیار نموده است

دانش‌جو = (ازدانش وجو مخفف جوینده) شاگردی که در مدرسه‌های عالی تحصیل میکند و آن نظیر (طلبه) عربی و (اتودیان *Etudiant*) فرانسه است

دبیرخانه = (مرکب از دبیر و خانه) دبیر بمعنی نویسنده ودبیرخانه دفتری است که دبیران و نویسندگان اداره ای درآن بکار های نوشتنی میپردازند سابقاً آنرا دارالانشاء یا سکرتاریا *Secrétariat* میگفتند مثال: دبیرخانه گمرك

درآمد = عایدات - آنچه به کسی عاید میشود *revenu*

درخواست = کلمه فارسی (تقاضا) است

درخواست = خواستن چیزی - نوشته‌ای که در آن چیزی خواسته یا پیشنهاد شود *demande*

درصد = نرخ سودی که بهر صدریال سرمایه‌بسته میشود *Pourcent* مثال: سرمایهٔ شما چند در صد سود میدهد

درماندگی = حال تاجری که نمیتواند وام خودرا بپردازد. سابقاً توقف گفته میشد. فرهنگستان این کلمه را بجای *Faillite* اختیار نموده‌است

درودگر = کسی که اسباب و آلاتی از چوب میسازد و بعربی (نجار) گویند.

دریائی = بحری

دریائیان = بحریان

دریابان = (رجوع به نیروی دریائی شود)

دریادار = (رجوع به نیروی دریائی شود)

دریاسالار = (رجوع به نیروی دریائی شود)

دریافت = فارسی وصول و *Réception* است. مثال: از دریافت نامهٔ شما خورسندشدم. دریافت پول برات را بشما آگهی می‌دهم

دریافتی = آنچه تاجر از دیگران میگیرد *Recette* و بحساب خود می‌برد مثال: دریافتی امروز ما پانصدریال است

دریائی = منسوب بدریا (بحری)

دریائیان = کسان مربوط بدریا (بحریه)

دریانورد = بحرپیما *navigateur*

دستگیری = پیش از این (تعاون بلدی) گفته میشد و آن اداره ایست از شهرداری که به بیماران و رنجوران بینوا مساعدت وهمراهی می کنند

دستمزد = مزدی که برای کار به کسی دهند بعربی (اجرت وحق الزحمه) گویند.

دست ورز = (از دست وورز) کسی که کارهای دستی میکند چه ورزیدن بمعنی حاصل و کسب است.

دست ورزی = پیشه نمودن کارهائی که با دست انجام داده میشود

دسته = (نیروی دریائی) اینکلمه بجای *Section* اختیار شده و آن دو کشتی جنگی است که بفرماندهی یکنفر هستند نظیر (هنگ) در ارتش

دستیار = معاون - یاری کننده - شاگرد - زیردست - اینکلمه بجای (معاون فنی) اختیار شده

دشت میشان = نام قدیمی محلی است درخوزستان که طایفه‌های بنی طرف در آن مسکن داشته‌اند و فرهنگستان آنرا بجای (بنی طرف) انتخاب کرده است

دَغَل = ۱ - عمل تغییر دادن متاعی برای گمراه کردن خریدار *Falsification*

۲ - کسیکه چیزیرا برای گمراهی خریدار تغییر میدهد

دفتر = ۱ - کتاب و مجموع ورقهائی که دبیران نوشته دارند

۲ - جائیکه دبیران در آنجا بکارهای دفتر نویسی میپردازند کلمه خارجی آن (کابینه) و (بورو) است مثال - دفتر وزارتی : دفتر پست

دفترچه = دفتر کوچك *Carnet*

دفتردار = کسیکه دفتر های حساب را بدستور حسابداری مینویسد *Teneur de livres* رجوع شود به (حسابدار)

دفترداری = عمل نگاهداشتن و نوشتن دفتر های حساب بموجب قواعد حسابداری *Tenue de livres*

دفتر رسید = نامه هائیکه از اداره‌ها باید برای اشخاص متفرق فرستاده شود در دفتری ثبت شده و هنگام تحویل آن نامه ها امضائی از

گیرنده پاکت گرفته میشود این دفتر که بیشتر آنرا دفتر ارسال مراسلات مینامیدند اکنون دفتر رسید نامیده میشود .

دفتر نماینده = دفتریست که در اداره ها خلاصه نامه های رسیده و فرستاده‌را درآن‌مینویسندبیشتراندیکاتور *Indicateur* گفته‌میشد

دُکْتُرْ = از کلمه فرانسه *Docteur* = کسیکه بالا ترین رتبه علمی را از دانشگاه میگیرد

دلال = (بانك) کسی که با دریافت حق معینی واسطه مابین خریدار و فروشنده‌میشود *Courtier*

دلالی = عمل دلال *Courtage*

دَم = علاوه بر معنی های دیگر در فارسی بمعنی نفس است

دم بر آوردن = برآوردن هوا ازریه که بعربی آنرا (زفیر) میگویند

دم‌زدن = تنفس کردن

دم فرو بردن = فرو بردن هوادر ریه که بعربی(شهیق) میگویند

دنده = استخوانهای پهلو را که بعربی (ضلع) نامیده میشود بفارسی دنده‌میگویند

دو فلزی = (بانك) قرار دادن واحد پول بر اساس دو فلز یعنی طلا و نقره *bimétallisme*

دِهدار = نام کسی است که کار های یك دهستان را اداره میکند و دهستان قسمتی از هر (بخش) است

دِهستان = در تقسیمات کشوری هر بخش بچندین دهستان تقسیم‌میشود

دیداری = چیزیکه در هنگام دیدن باید انجام گیرد ـ سند دیداری

سندی است که در هنگام دیدن باید پول آن پرداخته شود
(عندالرویه) *à vue*

دیرکرد = عمل عقب افتادن ـ تاخیر بجای *retard* اختیار شده است

مثال : چك شما هفت روز دیرکرد دارد یعنی هفت روز از هنگام دریافت آن گذشته است

ر

راهنمائی و رانندگی = سابقاً (شعبهٔ تأمین وسایل عبور و مرور وسایط نقلیه) نامیده میشد که یکی از قسمتهای اداره شهربانی است

رَزم ناو = (مرکب از رزم و ناو) بجای *Croiseur* فرانسه اختیار شده و آن کشتی تند رُوی است که مواظب حرکت کشتی های دشمن است و ناگهان بر کشتیهای جنگی یا تجارتی دشمن حمله میکند و ممکن است از اقامتگاه دائمی خود بسیار دور رود

رژه = بجای کلمه فرانسه دفیله *défilé* اختیار شده

رَژه رفتن = دفیله رفتن

رسته = دکانهای بازار که در یك صف واقع است چنانکه جمال الدین سلمان گوید :

در رسته جمال تو هردل که عاشق است
جانی سبك نظر دهد و رایگان دهد

صف انسان را نیز گفته اند چنانکه فاریابی گوید

بضاعت سخن خویش بینم از خواری
بسان آینهٔ چین میان رستهٔ رنگ

فرهنگستان مقرر داشته است که این کلمه بجای صنف بکار رود
مثال: رستهٔ آهنگران ـ رستهٔ کفش‌دوزان

رَسَدبان = پایه‌ور شهربانی ـ نظیر ستوان ارتش (رجوع بشهربانی شود)

رسید = نوشته ای که رسیدن و دریافت کردن چیزی را معلوم میکند
récépissé بجای قبض رسید انتخاب شده‌است

رسیدگی = کلمه فارسی (تحقیق) است بجای آنکه بگویند تحقیقات
بعمل آمد باید گفته شود (رسیدگی شد)

رسیدگی = بجای *Vérification* اختیار شده ـ رسیدن ـ رسیدگی کردن
فعل آن است *Vérifier* مثال: حساب فلان را رسیدگی کنید ـ
چون حساب فلان را رسیدند هزار ریال کم بود داشت

رسیده = وارد ـ نامه‌هائی که برسد مثال: نامه‌های رسیده بجای مراسلات
وارده.

رُفتگر کسیکه بکار روفتن کوچه‌ها میپردازد (مأمور تنظیف)

رُفت‌وروب = عمل پاک کردن در شهرداری نام دائره‌ایست که بکار
روفتن و صاف کردن کوچه‌ها و خیابانها میپردازد.
(دائرهٔ تنظیف و تسطیح)

رو = کاغذ سند دو طرف دارد طرفی که نوشتهٔ سند بر آنست رو
recto و مقابل آن (پشت) است که بعربی ظهر و بفرانسه
Verso میگویند

رودَك = نام ایستگاه شماره ۲۷ راه آهن جنوب است که پیشتر
(حشمت آباد) نامیده میشد بواسطه آنکه رود کوچکی از آن

میگذرد و در هشت کیلومتری ایستگاه دو رود واقع شده‌است
رودك نامیده شد

روزنامه = (بانك) دفتری که خرید و فروش روزانه‌را بطریق معینی در آن‌مینویسد *Journal*

رَوِش = اسم مصدراز رفتن-در فرهنگها بمعنی رفتار و طرزاست- این کلمه بجای *Allure* در هوا پیمائی پذیرفته شده است که پیشتر (مشی) گفته میشد

رونوشت = نوشته‌ایکه از روی نوشتهٔ دیگر مینویسند *Copie*

رونویس = ۱ - بجای کلمه (ثبات) پذیرفته‌شده‌است
۲ - کسیکه ازروی نوشته ای نوشتهٔ دیگر مینویسد *Copiste*

ریزحساب = صورت جزء حساب *Décompte*

ز

زایچه = (مرکب اززای وچه) احکام طالع مولود - فرهنگستان این کلمه را بجای (ورقه ولادت) اختیار نموده و آن ورقه‌ایست که در هنگام ولادت کودك نوشته میشود و اداره آمار از روی آن ورقه شناسنامه تهیه می کنند

زایشگاه = محلی است در اداره شهرداری که‌برای زائیدن زنها آماده شده است.

زر = فلز قیمتی - طلا

زردپی = نام فارسی رباط یعنی رشته های زردی است که دو

استخوانرا بهم متصل میکند وبفرانسه *tendon* گویند

زره دار = (مرکب از زره و دار مخفف دارنده) کشتی است که از صفحه های محکم آهنی پوشیده شده و گلوله های دشمن بدان اثری نمیکند ـ بفرانسه آنرا *Cuirassé* میگویند

زرینه رود = نام رودی است که از کوه های کردستان فرود آمده بدریاچه رضائیه میریزد و پیش تر از این (جغتو چای) گفته میشد

زمین شناسی = برای بعضی از اصطلاحات زمین شناسی رجوع بآخر دفتر شود

زمین پیما = (از زمین و پیما مخفف شده) پیمودن بمعنی اندازه گرفتن و زمین پیما اندازه گیرنده زمین است وبعربی (مسّاح) گویند

زندان = جائی که محکومین و جنایتکاران را در آن نگاه میدارند (محبس)

زندانبان = مستحفظ زندان

زندانی = کسی که در زندان نگاهداشته شده (محبوس) کلمه فرانسه نظیر آن *Prisonnier* است که در آن زبان دو معنی دارد یکی کسی که درزندان است و دیگر کسی که در جنگ گرفتار میشود و بعربی او را (اسیر) میگویند ـ زندانی را فرهنگستان فقط برای معنی اول اختیار کرده و اگر در معنی دوم بکار رود غلط است چنانکه پس از تصویب این کلمه مترجمان روزنامه ها هرگاه کلمه *Prisonnier* دیده اند به زندانی ترجمه کرده اند مثلا نوشته اند (سر بازان دولتی پانصد تن زندانی گرفتند) در صورتیکه باید بنویسند (پانصد تن را اسیر کردند) یا (پانصد

تن را گرفتار کردند)

زیان = نقصان و ضرر *Perte* مقابل سود

زیرخان = رجوع شود ببالارو

زیر دریائی = (از زیر و دریائی » آنچه درزیر آب دریا است ـ کشتی کوچك جنگی است که میتواند درزیر آب حرکت کند و درزیر کشتیهای دشمن اژدر بگذارد این کلمه را فرهنگستان بجای *Sous—marin* اختیار نموده و قبل از این (تحت البحری) نامیده میشد

س

ساختگی = فارسی (مجعول) است ـ بجای (سند مجعول) باید گفت (سند ساختگی)

ساختمان = معماری (شهرداری)

سازمان = این کلمه بجای (تشکیلات) که بزبانهای بیگانه *Organisation* میگویند پذیرفته شده است

ساز و برك = آنچه بسرباز از لباس و وسایل و آلات دیگر داده میشود این کلمه در فرهنگستان بجای *Équipement* پذیرفته شده است

سپارنده = کسی که می‌سپارد (ودیعه دهنده) *Déposant*

سپردن = گذاشتن چیزی در جائی تا مدت معینی بعربی (ودیعه) *Déposer*

سپرده = چیزی که در جائی گذاشته شده *dépôt* ـ مثال : فلان در بانك

دوهزار ریال سپرده دارد ـ کسانی که می خواهند در این معامله
داخل شوند باید سه هزار ریال سپرده بگذارند

ستام = هر چیزی که از چرم و نظایر آن برای یراق و زین اسب
بکاربرند این کلمه بجای *Harnachement* پذیرفته شده است

ستون = علاوه بر معنی معروف بجای کلمه *Mât* در هوا پیما پذیرفته
شده است ـ در کشتی ها آنرا دکل میگویند ولی در هواپیماها
ستون مانندی است که سیمهای مهارهای هوا پیما و بالها بآن
وصل میشوند

سخنران = کسی که سخن رانی مینماید (کنفرانس دهنده)

سخنرانی = بجای کنفرانس پذیرفته شده و آن خطابه هائی است که از
طرف یکنفر برای گروهی گفته میشود بجای کنفرانسی که بمعنی
مجمع علمی است انجمن بکار خواهد رفت
مثلا بجای مجلس کنفرانس مجلس سخنرانی وبجای کنفرانس
نه دولت انجمن نه دولت گفته خواهد شد

سرآبیار = کسی است که چند آبیار زیردست او هستند

سربهر = پای ور شهربانی نظیر سروان ارتش (رجوع بشهربانی شود)

سرپاس = پای ور شهربانی ـ نظیر سرتیپ ارتش (رجوع بشهربانی شود)

سرپاسبان = پایور شهربانی ـ مانند گروهبان ارتش (رجوع
بشهربانی شود)

سررسید = هنگام پرداخت پول سند (موعد) *Echéance*

سررسید نامه == دفتری است که سر رسید سندها را معین می کند *Echéancier*

سرکلانتری == اداره ایست درشهربانی برای نگاهداری انتظام عمومی که سابقاً آنرا (اداره پلیس) میگفتند

سرمایه == فرهنگستان این کلمه را بجای *Capital* فرانسه اختیار نموده و آن تمام متاع یا پولی است که برای تجارت گذاشته میشود

سرمایه‌دار == کسی که دارای سرمایه زیاد است *Capitaliste* .

سرناوی == سرجوخهٔ دریائی (رجوع شود به نیروی دریائی)

سنجاقك == سنجاق کوچکی است که درسوراخهای سرپیچها قرار میدهند تا در هنگام حرکت مهره‌های آنها باز نشود و نیفتد پیشتر آنرا (اشپیل) میگفتند که تغییر شکل یافته کلمه آلمانی *Splint* است

سفته == سندی است که بواسطهٔ آن یکنفر ازشخص دیگری در خواست می کند که پولیرا بشخص سوم بپردازد (فته طلب) *Lettre de change*

سفته‌بازی == (بانك) خرید و فروش سند های تجارتی و ورق های بهاداربقصد استفاده زیادوبکار بردن وسایلی که دارندگان سند ها را فریب دهد که ارزانتر از قیمت حقیقی بفروشند *Agiotage*

سفیدرود == نام رود بزرگی است که از کردستان سر چشمه گرفته پس از گذشتن از جنوب آذربایجان از دره رودبار و اتصال بشاهرود بدریای مازندران میریزد سابقاً قسمت بالای آنرا قبل از رسیدن بشاهرود(قزل اوزن)مینامیدند - فرهنگستان مقرر داشت که تمام رود را سفید رود بنامند

سند = ۱ - نوشته ای است که مطلبی را ثابت می کند *Acte* ۲ - (بانك) نوشته ای است که وام یا طلبی را معین مینماید *Effet*

مثال : چك سند تجارتی است - سند خرید خانهٔ من پیش شما است

سنگتراش = کسی که سنگ میتراشد (بعربی حجّار)

سنك و اندازه و نرخ = بجای (اوزان و مقیاسها و نرخ) اختیار شده و در شهرداری شعبه‌ای بدین نام است

سوخت آما = بجای *Carburateur* پذیرفته شده و آنچیزی است که سوخت ماشین را با هوا آمیخته وبرای سوختن آماده مینماید. آما اسم فاعل از آمودن است بمعنی پر کردن ودرهم ساختن پس (سوخت آما) یعنی مخلوط کننده سوخت

سوخت پاش = بجای *Gicleur* در هوا پیما پذیرفته شده و آن قسمتی است که نفت یا بنزین را در ماشین هوا پیما پرا کنده میکند تا بتواند با هوا مخلوط شود

سود = ۱ - فارسی نفع است این کلمه رافرهنگستان بجای *Intérêt* اختیار نموده است - مثال : سرمایهٔ من باسود صدی پنج ببانك داده شده

۲ - بجای منفعت حاصل از تجارت نیز بکار برده میشود - مثال : سود من ازاین خرید دویست ریال است لغت فرانسه معادل آن *Benefice-Profit* و لغت مقابل آن زیان است

سودناویژه = نفع غیر خالص

سودویژه = نفع خالص

سود و زیان = نفع و ضرر - سودزیان مخفف آن است

سوسَن گِرد = نام قدیمی شهریست درخوزستان که مدتی بنام خفاجیه خوانده شده و فرهنگستان همان نام قدیمی را از نو برای همان شهر اختیار کرد

سابقاً اینشهر بواسطه پارچه های سوزن زده خود مشهور بود

سیاهاب = نام رودی است در گرگان که بدریای مازندران میریزد وپیشتر آنرا (قره سو) میگفتند ـ ایستگـاه شماره ۲ راه آهن شمال نیز بهمین نام است

سیاه چمن = نام فارسی قرا چمن است که رودی بهمین اسم از آن گذشته بسفید رود میریزد

سیاهه = صورت ریز جنسهای خریده شده یا پولهای پرداختی یادریافتی که از طرف خریدار یا فروشنده تهیه میشود (صورت حساب) *Facture*

سیخك = بمعنی سیخ کوچك است ـ این کلمه بجای *Béquille* در هواپیما پذیرفته شده وآن چیزی است مانند سیخ کوچکی که در دنباله هوا پیماست و در هنگام نشستن اندکی در خاك فرو رفته از حرکت جلوگیری میکنند

سیمین دشت =نام ایستگاه شماره (۲٤) راه آهن شمال است که پیشتر حسن آباد نامیده میشد . بواسطه مجاورت با کویر و ایستگاه شماره ۲۳ که موسوم بهزرین دشت است سیمین دشت گـفته شده است

سیمین رود = رودیست که از جنوب بدریاچه رضائیه میریزد ـ پیشتر آنرا (طاطائوچای)میگفتند

ش



شادگان = نام قدیمی شهریست در خوزستان که مدتی آنرا فلاحیه میخواندند و فرهنگستان همان نام قدیمی را مجددا برای همان شهر اختیار نمود

شازَند = نام ایستگاه شماره (۲۱) راه آهن جنوب است که پیشتر (ادریس آباد) گفته میشد بمناسبت نزدیکی بکوه شازند بدین نام خوانده شد

شاهین دِژ = نام شهری است در جنوب دریاچه رضائیه که پیشتر آنرا صاین - قلعه میگفتند

شفاخانه = اداره ایست که به بهداشت شاگردان آموزشگاهها رسیدگی کرده و بیماران را علاج مینماید سابقا (پست صحی امدادی مدارس) گفته میشد

شماره = بجای نمره اختیار شده است: بجای نمره ۵ باید شماره ۵ گفت

شِمش = قطعه فلزی که هنوز چیزی با آن ساخته نشده و معمولا بشکل میله دراز یا مکعب است *lingot*

شناسنامه = ورقه ایست که از اداره آمار و ثبت احوال بهر شخص داده میشود و از روی آن ورقه آن کس را میشناسند. سابقا ورقه هویت نامیده میشد.

شَهپَر = پرهای بزرگ مرغان را گویند این کلمه بجای *aileron* درهوا

پیما پذیرفته شده و آن قسمتی از بالهای هوا پیماست که تغییر جهت و امتداد حرکت بتوسط آن انجام میگیرد وکار شهپر را در پرندگان انجام میدهد

شهر = آبادی بزرگ که دارای خانه ها و عمارتها و خیابانها وکوچه ها و میدانها و جمعیت بسیار است (بعربی بلد)

شهربانی = اداره ایست که در کشورها بحفظ انتظام عمومی میپردازد فرهنگستان این کلمه را بجای (نظمیه) اختیار نموده است

پایوران شهربانی چنانکه در فرهنگستان پذیرفته شده از اینقرارند :

پاسبان = آژان

سر پاسبان سه = گروهبان سه

سر پاسبان دو = گروهبان دو

سر پاسبان یك = گروهبان یك

رسد بان سه = ستوان سه

رسد بان دو = ستوان دو

رسدبان یك = ستوان یك

سربهر = سروان

یاور = سر گرد

پاسیار دو = سرهنگ دو

پاسیار یك = سرهنگ یك

سرپاس = سرتیپ

شهردار = رئیس شهرداری (رئیس بلدیه)

شهرداری = اداره‌ایست که در شهرها بکار ساختمانها و پاکیزگی کوچه ها و خیابانهای شهر رسیدگی میکنند (سابقاً بلدیه گفته میشد)

شهرستان = کشور ایران به ٤٩ قسمت تقسیم شده که هریك از آنهارا (شهرستان) مینامند

شهریار = نام ایستگاه شمارهٔ ٤ راه آهن جنوب است که پیشتر (رباط کریم) نامیده میشد این نقطه بمناسبت اینکه مرکز شهریار است بدین نام خوانده شد

شیرخوارگاه = جائی است که از طرف شهرداری کودکان شیرخوار را در آن نگاهداری میکنند (دارالرضاعه)

ط

طلبکار = کسی که پول یا متاعی از دیگری باید باو برسد *Créancier*

ص

صَرف = (بانك) اختلاف مابین قیمت واقعی پول و قیمتی که دربازار خرید و فروش میشود *Agio*

صندوق = جعبهٔ چوبی یا فلزی برای نگاهداشتن یابردن کالا ازجائی بجای دیگر ــ در اصطلاح بانك محلی که پولهای پرداختی را بدیگران داده و پولهای دریافتی را میگیرد *Caisse*

صندوقدار = کسی که در اداره‌هاودر بانکها پول را دریافت یا پرداخت مینماید *Caissier*

ف



فرستاده = صادر که اصلا بمعنی بیرون رونده است بجای فرستاده شده استعمال میشد فرهنگستان مقرر داشته است که بجای (صادر) فرستاده گفته شود

فرسودگی = ضایع شدن و کهنه شدن اسباب است بقسمی که از آن نتوان دیگر استفاده نمود ـ سابقاً آنرا (اسقاط) میگفتند

فرماندار = کسی که کارهای شهرستان را اداره میکند مثال : فرماندار همدان ـ فرماندار تهران

فزونی = مبلغ یا پولی که زیادتر از ارزش متاع است (مازاد) *Excedent*

فهرست = بجای اند کس *Index* پذیرفته شده است

فهرست = این کلمه بجای *Repertoire* فرانسه اختیار شده و آن جدول یا دفتری است که عنوان مطلب های کتابی را در آن نوشته و بشمارهٔ صفحه ای که شرح مطلب را در آن داده اند رجوع شده است

فیزیك = برای لغت های فیزیك بآخر این دفتر رجوع شود

ق



قانون گذاری = بجای کلمه (تقنینیه) پذیرفته شده است ـ مثال : دور دهم قانون گذاری

قپانداری = مالیاتی است که ازبابت قپان کردن کالا بشهر داری پرداخته میشود (باج قپان)

قرار داد = نوشته ایست که مـا بین دو یا چند نفر ردو بدل میشود و هر یك از آنها انجام کاری را بر عهده میگیرند *Contrat*

ك



کارآگاه = پلیس مخفی ـ بجای *Détective* اختیارشده است

کارآموز = کسی که مشغول است آموختن کار است اینکلمه بجای (استاژیر) پذیرفته شده

کارآموزی = دوره ایست که اشخاصی که واردخدمت میشوند بی حقوق برای آشنا شدن بکار خدمت میکنند ـ این کلمه بجای استاژ *Stage* پذیرفته شده

کارپرداز = رئیس کارپردازی (رئیس مباشرت یا ملزومات)

کارپردازی = اداره ایست کـه لوازم کار واثاثیه وزارتخانه و بنگاهی را تهیه میکـنند پیشتر آنرا (مباشرت و ملزومات) میگفتند

کارخانه = نام ایستگاه شماره ده راه آهن شمال است که پیشتر (کار خانه قند) گفته میشد

کارکنان = نام کسانی که در وزارتخانه ای بکار مشغولند *Personnel*

کارگزار = (بانك) کسی که کار های بانك را در شهر دیگری انجام میدهد *Correspondant*

کارگزاری = بنگاه هائی است که معامله اشخاص را بر عهده گرفته برای خرید و فروش خانه یا سایر راهنمائی ها مزدی گرفته و کاری انجام میدهند

کارگزین = رئیس کارگزینی

کارگزینی = (ازکار و گزیدن) اداره ایست که در وزارت خانه بکار اعضا رسیدگی کرده شغل آنهـا را معین و تغییر مأموریت آنها را مطابق اطلاعات و احتیاج و شایستگی هریك تعیین مینمـاید (سابقاً استخدام و پرسنل نامیده میشد)

کارمزد = بجای حق العمل اختیار شده است

کالا = مال التجاره و متاع ولباس و اسباب خانه است ـ حکیم سنائی گوید

تو علم آموختی از حرص اکنون ترس کاندر شب

چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا *Marchandise*

کانون سوارکاران = بجای ژکی کلوپ اختیـار شده است

کتابخانه = جائی است که کتابهارا در آن گرد آورده و بدستور معینی در گنجه ها قرار میدهند و هرگاه کسی بخواهد بخواند برایگان از آنهـا استفاده میکند ـ این کلمه بجای *Bibliothèque* پذیرفته شده است ـ پیشتر مغازه هائی را که برای فروش کتاب است نیز کتابخانه میگفتند فرهنگستان برای اینکه این دو نام از یکدیگر تمیز داده شود کتابخانه را مخصوص جایگاه اول و کتابفروشی را که بزبانهای بیگانه *Librairie* میگویند برای محل فروش کتاب پذیرفته است

کتابشناس = کسی است که شناسائی باحوال کتابها و مصنفین یا مؤلفین آنها دارد کلمه خارجی برابر آن *Bibliographe* است

کتابفروشی = مغازه‌ای که در آن کتاب فروخته میشود - این کلمه در برابر *Librairie* است

کشاورزی = این کلمه بجای فلاحت و زراعت است

کرجی = قایق پاروئی یا دارای موتور

کرو = کرجی که با باد حرکت میکند

کشتارگاه = جائی است که در آن حیوانات را کشته و گوشت آنهارا بمصرف خوراك شهر میرسانند (بعربی مسلخ گویند)

کلانتر = رئیس کلانتری *Commissaire*

کلانتر مرز = کمیسر سرحدی - کلانتری که بکار های مرز رسیدگی می نماید

کلانتری = شعبه از شهربانی که بکار تنظیم بخشی از شهر میپردازد *Commissariat*

کلید = بجای (مفتاح) پذیرفته شده است - مفتاح رمز : کلید رمز

کمبود = چیزی یا پولی که در هنگام تراز کردن حساب یا پرداخت وام کم میآید مثال : کمبود صندوق : کمبود کالا *Déficit*

کوچه = (از کو و چه علامت تصغیر) راه کوچك و باریك

کوره‌پز = (از کوره و پختن) کسی که آجر وآهك و گچ میسازد - سابقاً (فخار) گفته میشد

کوی = گذر و محله - فرهنگستان این کلمه رابجای محله اختیار نموده است مثال : این شهر دوازده کوی دارد

گ



گاوصندوق = صندوق بزرگ آهنی را گویند *Coffre-fort*

گچساران = نام ناحیه ایست در نزدیکی بهبهان که سابقاً (گچ قره گلی) خوانده میشد

گُداز = (از گداختن) آب کردن چیزی است و بعربی (ذوبان) میگویند *fusion*

گُذَر = محل عبور کردن و گذشتن ـ بجای (معبر) اختیارشده

گذرنامه = نوشته‌ایست که برای گذشتن و مسافرت از شهربانی یااداره دیگری بکسی داده میشود ـ فرهنگستان این کلمه را بجای (تذکره) و یا پاسپورت اختیار نموده

گرانبها = چیزی که ارزش و بهای زیاد دارد *Précieux*- مثال : طلاو نقره دو فلز گرانبها هستند

گردش = بعربی جریان گویند در اصطلاح بانکی بجای *Circulation* اختیارشده

گردش‌خون = بجای (دوران دم) که در کتابهای علمی اصطلاح‌شده بود اختیار شده است

گرمابه = نام فارسی حمام است

گرمسار = مکانی است در خوار که پیشتر (قشلاق) نامیده‌میشدوایستگاه شماره ۲۷ راه آهن شمال در آن ساخته شده

گرو = چیزی که در مقابل دریافت پول از کسی نزد او گذاشته میشود

که هرگاه پول را رد کنند آن چیز را بگیرند(وثیقه) *Gage*

گروکان = چیزی است که بگرو (رهن) گذاشته میشود(مرهونه)

گزارش = غیر از معنی های بسیار که برای آن نوشته شده شرح و تفسیر چیزی گفتن و ادا کردن سخن است - این کلمه بجای *Rapport* فرانسه که در نوشته های اداری معمول شده بود انتخاب گردیده است

گشتی = دسته‌ای از نگهبانان که باید مسافت معینی را نگهبانی کنند و پیوسته در آن مسافت حرکت می کنند این کلمه بجای *Patrouille* فرانسه اختیار شده است

گنجه = نام فارسی قفسه است و آن برای نگاهداری کتاب یا چیزهای دیگر بکار میرود

گنجینه = در اصطلاح کتابداری بجای (مخزن کتاب) پذیرفته شده و آن مکانی است که کتابها را مطابق ترتیب معینی در آن مرتب نموده در موقع حاجت هر یك را که بخواهند بآسانی یافته در دسترس خوانندگان میگذارند *Dépôt*

گوارش = نام فارسی عمل هضم است- ترکیباتی را هم که برای زود گذراندن غذا میسازد گوارش گویند و(جوارش)معرب آن است

گواهی نامه = (مرکب از گواهی ونامه) گواهی بمعنی شهادت وتصدیق است و نامه بمعنی کتاب و فرمان و مکتوب - فرهنگستان گواهی نامه را بجای تصدیقنامه و شهادتنامه و *Certificat*

اختیار نموده مثال : فلانی ازآموزشگاه فلاحت گواهی نامه گرفته است

گوشت فروش = بعربی (قصاب) گویند

گیاه شناسی = رجوع به آخر دفتر شود

م

اما = فارسی (قابله) است

مانده = تفاوت جمع دریافتی وپرداختی یك تجارتخانه *Solde* ـ مانده بدهکار هنگامی است که دریافتی بیش از پرداختی باشد و ماندهٔ بستانکار هنگامی است که پرداختی بر دریافتی فزونی دارد

ماهیچه = نام فارسی عضله است و چون اغلب عضله ها دارای دو سر باریك و شبیه بماهی کوچکی هستند ماهیچه نامیده میشود

مایه = بنیاد هر چیز را گویند فرهنگستان این کلمه را بجای *Vaccin* اختیار نموده و آنچیزی است که برای جلوگیری از بیماریها در بدن و خون اشخاص داخل میکنند

مدال = این کلمه بجای *Médaille* پذیرفته شده و آن سکه مانندی است که بیادگار واقعه مهمی یا بپاس خدمت شخص بزرگی ساخته میشود ـ بپاس خدمت کارکنان اداره یا کسانی که خدمت برجسته‌ای برای کشور یاانجمنی انجام داده‌اند ممکن است مدال داده شود و آن پائین تر از (نشان) است

مردم شناسی = این کلمه بجای *Anthropologie* (انتروپولوژی) پذیرفته

و آن علمی است که بشرح کارهای مادی اقوام و ملل مختلف می پردازد.

مَرزدار = کسانی که برای نگاهداری سرحدی کشورند

مَرزداری = اداره مرز - یعنی اداره ای که بکار مرزداران رسیدگی میکند (اداره گارد سرحدی)

مسکین خانه = جائی است که از طرف شهرداری مسکینان و بی نوایان را در آن نگاهداری می کنند (دارالمساکین).

مشکاباد = نام ایستگاه شماره (۱۸) راه آهن جنوب است که پیشتر ابراهیم آباد گفته میشد و چون این محل مرکز مشکاباد است بدین نام خوانده شد

مغزتیره = (مغز و تیره یعنی ستون پشت) رشته سفیدی است که در وسط استخوانهای تیرهٔ پشت قرار گرفته و آنرا عوام مغز حرام و بعربی نخاع مینامند

مفاصا = سندی است که در تاریخ معین پس از رسیدگی حساب بعضوی که درآمد هزینه ای و بر عهدهٔ او بوده داده میشود و پس از دریافت آن سند دیگر از آن تاریخ ببعد رقم های جزو گذشته بحساب نخواهد آمد *Décharge*

مَلَوان = ناوبر در کشتی های تجارتی (ملاح)

موزه = مجموعهٔ [illegible] از آثار صنعتی و چیزهای گرانبها - مکانی که این آثار را در آن بمعرض نمایش میگذارند. و هنرمندان میتوانند از آنها استفاده کنند - کلمه *Musée* را فرانسویان از

از لغت یونانی گرفته‌اند . موزه نام تپه‌ای بوده است در(آتن)
که در آن عبادتگاهی برای (موزها) که‌نه خداوند زن بوده اند
ساخته شده بود

مَهاباد = نام تازه ایست که برای ساوجبلاغ مکری اختیار شده و دو محل
دیگر باسم مهاباد هست یکی در اصفهان و دیگری در ترکستان

مهار = بجای هوبان *Hauban* اختیار شده و آن قسمتی است در هوا پیما که
بالها را بهم مربوط میسازد

مُهر = در فرهنگستان مقرر شد بجای کلمه (استامپ) مهر گفته شود

مِهرانرود = نام قدیمی سیلابی است که از تبریز میگذرد و آنرا به(میدان
چای)تبدیل کرده بودند

مُهرانگشت = درانگشت نگاری هرگاه انگشت آلوده بمرکب رادرروی
کاغذ نهند اثری از آن باقی میماند که در زبان فرانسه
Empreintedigitale نامیده میشود و فرهنگستان بجای آن مهرانگشت
رااختیار نموده است کسانی که نمیتوانند یائین نامه‌ها وسند ها
راامضاء کنند مهرانگشت خود رامیزنند

مُهره = چیزهای گردی است که درمیان آنها سوراخ باشد و بفارسی هر
یك از استخوانهای تیرهٔ پشت را که پی از آنها گذشته مهره و
بعربی فقره گویند

مَهناوی = (رجوع به نیروی دریائی شود) یکی از درجات نیروی دریائی

میانه = نام صحیح محلی است در آذربایجان که های آخر آن تبدیل به

ج کرده میدانج مینا میدند

میرابی = دایره‌ایست‌ازشهرداری که‌بکار آبهای شهری رسیدگی میکند (دائرهٔ میاه)

میکرُب = از کلمه‌فرانسه میکرب *Microbe* (حیوانات‌ذره بینی بسیار کوچك)

مین = (از کلمه‌فرانسه‌مین *Mine*) اسبابی‌است که درزیرکشتیهای دشمن گذاشته میشود تا انفجار آن موجب خرابی و شکستن کشتی شود

ن

ناخدا = (مخفف ناوخدا یعنی صاحب کشتی) است سعدي فرماید:

خدا کشتی‌آنجا که خواهد برد   اگر ناخدا جامه برتن درد

(رجوع به نیروی دریائی شود) نظیر سرهنگ ارتش

نام‌و نشان = بجای سجل اختیارشده ـ نام ونشان‌هرکس وسیلهٔ شناختن او است

نامه = کتابت و فرمان و کتاب را گویندچون در نوشته هاي اداري غالباً مرقومه و مراسله بکار برده میشد فرهنگستان این کلمه را یادآوری نموده است که بجاي مرقومه و مراسله بکار رود

نانوا = کسی که نان را پخته‌و میفروشد بعربی (خبّاز گویند)

نانواخانه = اداره‌ایست در شهرداري که بکار نانوایان رسیدگی میکند (خبّاز خانه)

ناو = کشتي جنگی بمعنی اعم

ناواستوار = (نیروی دریائی را بەبینید) نظیر استوار در ارتش

ناوبان = (نیروی دریائی را ببینید) یکی از درجات نیروی دریائی مطابق ستوان در ارتش

ناوبَر = (از ناو و بردن) کسی که کشتی را میبرد ـ راننده کشتی

ناوبری هوائی = بجای ائروناو یگاسیون *Aéronavigation* پذیرفته شده است

ناوتیپ = مجموعهٔ کشتی های جنگی که دارای دو یا سه ناوگروه ونظیر (لشگر)در ارتش است

ناو سَروان = (نیروی دریائی را ببینید) نظیر سروان در ارتش

ناوچه = کشتی کوچك جنگی

ناوشکن = (ازناو بمعنی کشتی وشکن مخفف شکننده) کشتی کوچك جنگی بسیار تند رو که برای دنبال کردن اژدر فکن‌ها است و خود آن کشتی نیز اسبابهائی برای افکندن اژدر دارد این کلمه بجای *Contree-torpilleur* اختیار شده است

ناوگان = مجموع کشتیهای جنگی یك دولت را گویند و این کلمه‌بجاي *Flotte* اختیار شده است

ناوگروه = (نیروی دریائی) دو یا سه دسته کشتی است و این کلمه بجای *Flottille* و *Escadrille* اختیار شده و نظیر آن درارتش تیپ است

ناوی = سربازی که در خدمت دریائی است (نیروی دریائی)

ناهید = نام ایستگاه شماره ۷ راه آهن جنوب است که پیشتر نجف آباد گفته میشد ـ پیشتر در اطراف نجف آباد کنونی محلی بنام طیریز ناهیده بوده و باین مناسبت نجف آباد به ناهید تبدیل یافت

نبردناو = (مرکب از نبرد بمعنی جنگ و ناو بمعنی کشتی (بجای *Croiseur de bataille* یعنی کشتی تندرو اختیار شده است ـ نبرد ناوها دارای تمام وسایل محافظت هستند و سرعت آنها زیادتر از زره‌دارهای سنگین است

نرخ = (بانك) قیمت و ارزش هرسندیا سهم یا متاع در روزی که قیمت شده است *Cours* و *Taux*

نژادشناسی = علمی است که احوال ملل مختلف را شرح داده و از استعداد هر قوم گفتگو میکند این کلمه بجای *Ethnographie* و *Ethnologie* پذیرفته شده است

نشانی = ۱ علامت ـ این کلمه را فرهنگستان بجای (قرائن و امارات) اختیار نموده مثال . از نشانیها چنین دانسته شد که درآمد فلان تجارتخانه در حدود صد هزار ریال است

۲ ـ علامت مخصوص *Signalement* که بر روی گذرنامه ها یا شناسنامه ها گذاشته میشود و نشانی را بیشتر از رنگ مو یا چشم یا اثر های بریدگی یا زخم در چهره معین می کنند

نگهبان = بجای کشیکچی اختیار شده

نگاهبانی = عمل نگهبان (کشیك)

نمایندگان شهر و کلای انجمن بلدی

نمایندگی= عمل نماینده بانك *Agence*

نماینده = (بانك) کسی که از طرف بانکی در شهرهای دیگر کار های بانك مرکزی را انجام میدهد *Agent*

نمودار= بجای گرافیك *Graphique* پذیرفته شده و آن خطی است که بالا و پائین رفتن مقدار متغیری را نمایش میدهدو برای رسم آن خط دو محورعمود بر یکدیگر یا صفحه‌ای شطرنجی اختیار میشود و تغییر مقدار را در خانهـای آن کاغذ معین مینماید شکل یا خطی را که از مجموع این نقاط ساخته میشود (نمودار) می گویند

نمونه= این کلمه بجای لفظ فرانسه *Specimen* اختیار شده است

نوارچسب= رشتهٔ باریکی از کاغذ بشکل نوار که بر روی جعبه یابطری می چسبانند ـ نوار کاغذی که بر روی بطری یا جعبه از طرف اداره مالیه چسبانده میشود و از آن رو معلوم میشود که مالیات دولتی جنس درونی جعبه یا مایع درونی بطری پرداخته شده است (بجای باندرل *Banderolle* که کلمـه فرانســه است اختیار شده)

نوان‌خانه= (از نوان و خانه) نوان بمعنی ناتوان و لاغر وضعیف است نوانخـانه جائی است که از طرف شهرداری ناتوانان را در آن نگاهداری می کنند (دارالعجزه)

نوذر° = نام ایستگـاه شماره ۱۰ راه آهن جنوب است که پیشتر احمدآباد گفته میشد و این نام نام یکی از آبادیهای قدیمی است که در

این محل بوده‌است

نوشابه = بمعنی آب گوارا و آب حیات است چنانکه نظامی گوید :

مباد این درج دولت رانوردی نیفتاداندرین نوشابه گردی

فرهنگستان این کلمه را بجای مشروب اختیار کرده است .

نوشت‌افزار = بجای (لوازم‌التحریر) پذیرفته شده است

نوکردن = فارسی تجدید کردن است *Renouveler* مثال : سندخودرا در بانك نو کنید

نیروی دریائی = تمام وسیله هائی که‌دولتی برای جنگ‌دریائی‌دارد از قبیل کشتیهای جنگی‌و زیر دریائیها و سربازان دریائی

افسران نیروی دریائی از اینقرارند :

ناوی = تابین

سرناوی = سرجوخه

مهناوی‌دو = گروهبان ۲

مهناوی‌یك = گروهبان‌یك

ناو استوار دو = استوار دو

ناو استوار یك = استوار یك

ناوبان سه = ستوان سه

ناوبان دو = ستوان‌دو

ناوبان یك = ستوان یك

ناوسروان = سروان

ناخدا سه = سرگرد

ناخدا دو = سرهنگ دو

ناخدا یك = سرهنگ یك

دریا دار = امیرالبحر سوم

دریابان = امیرالبحر دو

دریا سالار = امیرالبحر یك

ناوهای کشتیهای جنگی از اینقرار است

ناو - ناوچه - کرجی - کرو - نبردناو - رزم ناو - پی گرد - ناو شکن

اژدر انداز - اژدر افکن - توپدار - زیردریائی -

برای توضیح هریك از این لغات بخود آنها رجوع شود

و



واخواست = فارسی (اعتراض و پرتست *Protest* است - هنگامی که

براتی پذیرفته نیشود از طرف دارنده سند یا برات کش واخواست

می شود

واخواستن = بجا آوردن واخواست *Protestation*

واخواهی = عمل واخواستن مثال: واخواهی شما از یك بانك صحیح

نیست زیراکه اعتبار تمام شده است *Protestation*

وارسی = رسیدگی کردن بچیزی یا بکاری این کلمه بجای (ممیّزی)

و کنترل *Contrôle* اختیار شده

واریختن = رسیدگی بحساب برای تعیین کردن مقدار وام یا طلب و

تعیین مانده بدهکار یا ماندهٔ بستانکار بطریقی که اگر از نوحسابی

باز کنند در آغاز حساب جدید جز باقیمانده حساب گذشته
چیزی ننویسد - این کلمه را فرهنگستان بجای تصفیه و *Liquidation*
اختیار نموده است

واریز = عمل واریختن

واگذارنده = (بانك) کسی که چیزی را میفروشد و بدیگری میدهد
Cédant

وام = فارسی قرض است *Dette*

ورسك = نام ایستگاه شماره ۱۸ راه آهن شمال است که پیشتر عباس آباد
نامیده میشد - و چون نزدیکترین نقطه به پل معتبر و قریه و
رود ورسك است بدین نام نامیده گردید .

ورشکست = (بانك) تاجری که بواسطهٔ اشتباهات و مرتکب شدن خطاهائی
نتواند وامهای خودرا بپردازد *Banqueroutier*

ورشکستی = وضع تاجر ورشکست *Banqueroute*

وضع = حالت بدهی یا دارائی تجارتخانه یا شرکتی ازحیث اسناد
تجارتی وارزها *Situation--Position*

ه



هزینه = بمعنی خرج است که مقابل دخل باشد و بمعنی خزینه و نفقهٔ
عیال یعنی روزمره ای که جهة زن وفرزند مقرر کنند در فرهنگستان
این کلمه بجای لفظ (مخارج) یعنی خرجها اختیار شده

خاقانی گوید

بدخل و خرج دلم بین بدان درست که هست
خراج هر دو جهان یکشبه هزینهٔ من

کمال اسمعیل گوید

کردم هزینه در ره مدح تو نقد عمر   ور اندکی بمانده از آنهم برای تست

ابوالفرج رونی گوید

همه عالم عیال جود ویند   او دهد شان هزینه وکابین

هم‌ارز = دو چیز که ارزش آنها برابر یکدیگر باشد *Equivalent*

هم ارزی = برابری ارزش دو چیز *Equivalence*

همچشمی = عمل رقابت میان دو کس - رقابت مابین دو تاجر *Concurrence*

هنرپیشگان = بجای ارباب صنایع ظریفه اختیار شده و بفرانسه آنرا *Artiste* گویند

هواپیما = ماشینی است که با وجود سنگین تر بودن از هوا میتواند پرواز کند - این کلمه بجای *Aéroplan* و (طیاره) پذیرفته شده است

هویزه = نام فارسی حویزه و آن محلی است در خوزستان در کنار رود کرخه

ی



یادآوری = درزبان فرانسه (راپل) *Rappel* یادآوری بطرف مکاتبه است برای زود فرستادن بجواب و انجام کار و گاهی نیز بجای آن تذکاریه استعمال میشد در فرهنگستان مقرر شد که یادآوری گفته شود. مثال : وزیر گفت برئیس ادارهٔ ساختمان در جواب دادن بفلان نامه یادآوری کنید یا یادآوری بفرستید

یادداشت پرداخت = یادداشتی است که در هنگام پرداخت پولی ازطرف

برای مشتری فرستاده میشود *Note de débit*

یادداشت دریافت = یادداشتی است که در هنگام دریافت پولی ازطرف بانك برای مشتری فرستاده میشود *Note de Crédit*

پاریگاه = محلی است که در آن پذیرائی از مردمان ناتوان و بیچاره میشود. پیشتر آنرا پست امدادی میگفتند

یاور = پایور شهربانی - نظیر سرگرد ارتش (رجوع بشهربانی شود)

یکی کردن = بجای لفظ فرانسه *Unifier* اختیارشده است (بانکی)

آئین نامهٔ بازبینی در اصطلاحات علمی برای
اجرای مادهٔ دوم اساسنامهٔ فرهنگستان

مادهٔ اول ـ فرهنگستان ایران برای اجرای بند های ۲ و ۳ و ۵ و ٦ از ماده دوم اساسنامه خود باصلاح و تهذیب و باز بینی و قبول و وضع اصطلاحات علمی بنابر مندرجات این آئین نامه اقدام میکند.

ماده ۲ ـ از میان علومی که اصطلاحات آنها محتاج بباز بینی باشد در وهلهٔ اول اصطلاحات علومی که بیشتر از همه مورد حاجت است ودر دبستانها تدریس میکنند مانند ریاضیات و فیزیك و شیمی و علوم طبیعی و تاریخ و جغرافیا و ادبیات فارسی مقدم خواهد بود و در وهلهٔ دوم اصطلاحات علومی که در دبیرستانها تدریس میشود مانند روان شناسی و مقدمات فلسفه و هیئت و جرّ اثقال وغیره و در وهلهٔ سوم اصطلاحات علوم عالی مانند طب و حقوق و ثروت و غیره که در دانشکده ها تدریس میشود مورد بازبینی قرار خواهد گرفت.

مادهٔ ۳ ـ برای اصطلاحات هر علمی یك تن عضو فنی که دارای شرایط ذیل باشد انتخاب و در دبیرخانه فرهنگستان استخدام میشود و شماره اعضاء فنی در آغاز کار کمتر از شش نخواهد بود:

الف ـ پایهٔ معلومات آنها باید لا اقل معادل لیسانس در همان فن باشد.

ب ـ باید یکی از زبانهای فرانسه یا انگلیسی را علاوه بر زبان فارسی

ومخصوصاً اصطلاحات علمی فن خود را خوب بداند و از عهدهٔ ترجمه کتاب از زبان خارجی بفارسی برآید.

پ ـ شش تن عضو فنی مزبور که در وهلهٔ اول بکار گمارده میشوند باید هریك در یکی از این شش رشته تخصص داشته باشند:

۱ ـ ریاضیات ۲ ـ فیزیك وشیمی وعلوم فنی ۳ ـ علوم طبیعی ٤ ـ تاریخ وجغرافیا ۵ و ٦ ادبیات فارسی وعربی و فلسفه.

ماده ٤ ـ برای هریك از علوم سابق الذکر یك تن از پیوستگان فرهنگستان که در این فن تخصص داشته باشند داوطلب میشود که مابین هیئت عمومی فرهنگستان و اعضاء فنی دبیرخانه رابط بوده واعضاء فنی را از مقاصد و نظریات فرهنگستان مستحضر ساخته و با آنها در ادای وظیفه شرکت و مساعدت کنند و ممکن است برای چند فقره از علوم مزبور یك نفر از پیوستگان معین شود.

ماده ۵ ـ عضو فنی با موافقت عضو رابط صورت کاملی از تمام کتابهائی که در قدیم و جدید در آن فن تالیف یافته و اعتبار کاملی برای اخذ اصطلاحات دارد ترتیب خواهد داد و خود مکلف خواهد بود که از کتابهای مزبور معادلی در قدیم یا در زمان حاضر برای اصطلاحات علمی فن خود بیابد و رئیس دبیرخانه فرهنگستان تمام وسایل کار عضو فنی را از کتابهای قدیم و جدید و غیره فراهم خواهد ساخت و در کاری که عضو فنی میکند حق نظارت و رسیدگی خواهد داشت.

مادهٔ ٦ ـ اعضاء فنی مکلفند با موافقت عضو رابط نخست صورت کاملی از تمام اصطلاحات فنی خود بزبان فرانسه یا انگلیسی ترتیب دهند

و در یك ستون اصل آن اصطلاح را بنویسند سپس در ستون دوم اصطلاح معمول امروزی آنرا که در کتابهای درسی و مدارس متداول است ثبت کنند و در ستون سوم اگر اصطلاح قدیمی در کتابهای فارسی سابق و عربی معمول درایران بوده است بنویسند و درستون چهارم اگر خودشان پیشنهادی در تغییر و تهذیب و اصلاح آن اصطلاحات قدیم یا کنونی دارند یا عقیدهٔ خودرا دربارهٔ مواد هریك از ستونهای قبل ذکر کنند و اگر آن اصطلاح اروپائی بهیچوجه معادلی در ایران نداشته است خود پیشنهادی درآن باب بکنند.

ماده ۷ – از صورت مذکور در مادهٔ ۶ نسخه‌های متعدد بوسیلهٔ دبیرخانه فرهنگستان فراهم و برای هر کسی که در آن فن اطلاعی داشته باشد فرستاده خواهد شد که نظر خودرا در بارهٔ هریك از آنها نوشته و بدبیرخانهٔ فرهنگستان پس فرستد وچنانچه لازم باشد ممکن است آن صورت در مطبوعات برای جلب توجه تمام کسانی که ممکن است در این کاریاری بکنند انتشار یابد و توجه داده شود که دبیرخانهٔ فرهنگستان مدت دوماه منتظر رسیدن پیشنهادها خواهد بود

ماده ۸ – عضو فنی باتفاق عضو رابط هر گونه پیشنهادی راکه ازخارج برای تهذیب واصلاح و تغییر اصطلاح قدیمی یا کنونی و یا برای وضع کلمه جدیدی در برابر اصطلاحی که تا کنون بزبان فارسی نیامده است برسد با نظر خود در آن باب درصورت مذکور در مادهٔ ۶ ضمیمه نموده برای جلب موافقت پیوستگان بهریك نسخه‌ای خواهد فرستاد که موافقت خودرا باآن پیشنهاد بدبیرخانهٔ فرهنگستان بفرستد یا اگر پیشنهادو نظری

در آن داشته باشد در محل مخصوص آن ورقه یاد داشت کنند و این عمل را در ظرف یکماه انجام دهند و هر یك از پیوستگان که در این مدت نظری اظهار نکرده بود سکوت او موافقت با پیشنهاد دبیرخانه تلقی خواهد شد

ماده ۹ ــ پس از انقضای مدت یکماه که ورقه‌های مزبور مشتمل بر موافقت پیوستگان یا پیشنهاد تازه‌ای از جانب ایشان بدبیرخانهٔ فرهنگستان برگشت دبیرخانهٔ فرهنگستان باتفاق اعضاء رابط در آن باب اتخاذ نظر نموده نتیجه را باختصار در جلسهٔ عمومی فرهنگستان اطلاع خواهد داد و هرگاه فرهنگستان رأی مخالفی اظهار نکرد استعمال این اصطلاحات از طرف فرهنگستان توصیه خواهد شد.

ماده ۱۰ ــ در قبول یا اصلاح یا وضع اصطلاحات جدید این ترتیب باید رعایت شود که اگر در برابر هر اصطلاحی لفظ فارسی مانوسی که متداول و مسلم و معتبر و ریشهٔ آن معلوم و اشتقاق آن درست باشد بیابند بر هر لفظ دیگر ترجیح دهند و گرنه برای معانی نزدیك بذهن الفاظ مأنوس یا مصطلح عربی یا الفاظ مرکب از عربی و فارسی را و برای معانی دور از ذهن کلمات فارسی مهجوری بهمان معنی یا بمعنی نزدیك آن که در کتابهای لغت یا در استعمالات زبان عمومی مردم کشور یا در یکی از نواحی فارسی زبان ایران و خارج از ایران بکار رفته است بیابند ترجیح دهند و در درجهٔ سوم اگر بدین وسائل هم چیزی بدست نیامد از ریشه فارسی مطابق قواعد قطعی و حتمی زبان فارسی اشتقاق تازه‌ای بسیط یا مرکب که موافق طبع مردم ایران باشد بسازند چنانکه آن مفهوم از آن لفظ بیرون آید در صورتیکه معنی منظور چیز مادی باشد و بالاخره اگر از این وسیله هم چیزی فراهم نشد همان اصطلاح خارجی را بشرط آنکه اصطلاح بین المللی

بوده و بزبان خاصی منحصر نباشد اختیار کنند .

ماده ۱۱ ـ ورقه‌های اصطلاحات که بنابر مواد این آئین‌نامه برای پیوستگان فرستاده میشود دو نسخه خواهد داشت یك نسخه بدبیرخانه فرهنگستان بر میگردد و نسخهٔ دیگر نزد پیوستگان میماند .

ماده ۱۲ ـ دبیرخانه فرهنگستان نمونه هائی از صورت و ورقه‌ای که در ماده ٦ این آئین‌نامه پیش‌بینی شده است ترتیب خواهد دادو باعضاء فنی میدهد که آن صورتها و ورقه ها برای اصطلاحات تمام علوم یکسان باشد.

ماده ۱۳ ـ صورت‌ها و ورقه‌ها و تمام اسناد و مدارکی که برای اصطلاحات علمی فراهم میشود در دبیرخانه فرهنگستان در بایگانی مخصوص خواهد ماند ولی کتابها و وسائلی که برای اخذ اصطلاحات تهیه شده پس از پایان کار بکتابخانهٔ فرهنگستان داده میشود .

ماده ۱٤ ـ اعضاء فنی از بودجهٔ فرهنگستان دست مزدی بمیزان و طریقی که هیئت رئیسه فرهنگستان تشخیص داده و باطلاع فرهنگستان برساند دریافت خواهند داشت .

ماده ۱۵ ـ طبع و انتشار اوراق و بایگانی و توزیع مطالب واسناد و مدارك و تهیهٔ وسائل کار و هرگونه امور اداری که در اجرای مواد این آئین‌نامه فراهم میشود بعهده دبیرخانه فرهنگستان خواهد بود . اعضاء فنی گذشته از تحقیقات علمی هریك متصدی امور اداری فن مخصوص بخود خواهند بود و در این گونه کارها در تحت اختیار رئیس دبیرخانه فرهنگستان اند . این آئین‌نامه در شصت و نهمین جلسه عمومی فرهنگستان بتاریخ ۲٦ بهمن ماه ۱۳۱۵ تصویب شد

رئیس فرهنگستان ایران

کمیسیون فنی فرهنگستان بموجب این آئین نامه از مهرماه ۱۳۱٦ تشکیل شد و تا پایان سال ۱۳۱٦ آنچه از پیشنهادهای آن کمیسیون در فرهنگستان پذیرفته شده در زمین شناسی و فیزیك و گیاه شناسی از اینقرار است .

در زمین شناسی این لغت‌ها پذیرفته شده‌است

۱ -زمین شناسی	بجای	معرفة‌الارض	*Géologie*	پذیرفته‌شده‌است
۲ - دوران	»	عهد	*Ere*	«
۳ - دوره	»	–	*Période*	»
٤ - دور	»	عصر	*Epoque*	»
٥ - آشکوب	»	طبقه	*Etage*	»
٦ - چینه	»	طبقه	*Strate*	»
۷ - گروه	»	دسته	*Groupe*	»
۸ - چینه شناسی	»	طبقات‌الارض	*Stratigraphie*	»
۹ - سنگواره	»	مستحاث	*Fossile*	»
۱۰ - بلورین	»	–	*Cristallin*	»
۱۱ - بلورشناسی	»	–	*Cristallographie*	»
۱۲ - بلور شده	»	متبلور	*Cristallisé*	»
۱۳ - دیرین‌شناسی	»	پالئونتولژی	*Paléontologie*	»
۱٤ - سنگ‌شناسی	»	علم‌الاحجار و معرفة‌الاحجار	*Pétrographie*	»
۱٥ - چین	»	–	*Pli*	»

۱۶ ـکان	بجای	معدن	*Mine*	پذیرفته‌شده‌است
۱۷ ـکانی	»	معدنی	*Minéral*	»
۱۸ ـکان‌شناسی	»	معدن‌شناسی	*Minéralogie*	»
۱۹ ـرگه	»	—	*Filon*	»
۲۰ ـسنگ	»	حجر	*Pierre*	»
۲۱ ـخاره	»	صخره	*Roche*	»
۲۲ ـخارا	»	گرانیت‌وصوان	*Granit*	»
۲۳ ـآتش زنه	»	سنگ‌چخماق	*Silex*	»
۲۴ ـ چین‌خوردگی	»	—	*Plissement*	»
۲۵ ـلایه	»	طبقه	*Couche*	»
۲۶ ـبن‌لاد	»	—	*Assise*	»
۲۷ ـخارانما	»	—	*Granitoïde*	»
۲۸ ـسماک‌نما	»	—	*Porphyroïde*	»
۲۹ ـخارائی	»	—	*Granitique*	»
۳۰ ـآهکی	»	کلسی و	*Calcaire*	»
۳۱ ـرُستی	»	ترابی و	*Argileuse*	»
۳۲ ـسیلیسی	»		*Siliceuse*	»
۳۳ ـسوزا	»	قابل‌احتراق‌وسوختنی	*Combustible*	»
۳۴ ـریزدانه	»	—	*Microlithique*	»
۳۵ ـبلور لایه	»	متبلور مطبق	*Cristallophyllien*	»
۳۶ ـشیشه‌ای	»	زجاجی	*Vitreuse*	»

۳۷ ـ روزگار	بجـای		*âge*	پذیرفته‌شده‌است
۳۸ ـ دگردیس	»	—	*Metamorphique*	»
۳۹ ـ دگردیسی	»	—	*Metamorphose*	»
۳۰ ـ ته نشست	»	رسوب	*Sédiment*	»
٤۱ ـ ته نشسته	»	رسوبی	*Sédimentaire*	»
٤۲ ـ سماك	»	سماق	*Porphyre*	»

....

در فیزیك این لغتها پذیرفته شده است

۱ ـ نیرو	بجای	قوه	*Force*	پذیرفته‌شده‌است
۲ ـ راستا	»	امتداد	*Direction*	»
۳ ـ سو	»	جهت	*Sens*	»
٤ ـ بُردار	»	حامل	*Vecteur*	»
٥ ـ برآیند	»	مُنتجه	*Resultante*	»
٦ ـ کُنش	»	عمل	*Action*	»
۷ ـ واکُنش	»	عکس‌العمل	*Réaction*	»
۸ ـ گشتاور	»	عزم	*Moment*	»
۹ ـ جفت	»	زوج	*Couple*	»
۱۰ ـ آزمایش	»	تجربه	*Expérience*	»
۱۱ ـ آزمون	»	امتحان	*Essai*	»
۱۲ ـ ربایش	»	جذب	*Attraction*	»
۱۳ ـ وازنش	»	دفع	*Répulsion*	»
۱٤ ـ نیروسنج	»	میزان‌القوه	*Dynamomètre*	»
۱٥ ـ گرانی	»	ثقل	*Pesenteur —Gravité*	»

١٦ ـ گرانیگاه	بجای	مرکز ثقل		پذیرفته شده است
١٧ ـ سنگینی	»	وزن و ثقل	*Poids, pesenteur*	»
١٨ ـ جنبش	»	حرکت	*Mouvement*	»
١٩ ـ جنبش شناسی	»	علم الحرکات	*Cinématique*	»
٢٠ ـ سنك	»	وزنه	*Poids*	»
٢١ ـ تُندی	»	سرعت	*Vitesse*	»
٢٢ ـ شتاب	»	شتاب	*Accélération*	»
٢٣ ـ شتاب نما	»	ـ	*Hodographe*	»
٢٤ ـ جنبش یکسان	»	حرکت متشابه	*Mouvement uniforme*	»
٢٥ ـ آرامش	»	سکون	*Repos*	»

....

در گیاه‌شناسی این لغت‌ها پذیرفته شده است

١ ـ گیاه	بجای	ـ	*Plante*	پذیرفته شده است
٢ ـ گیاه‌شناسی	»	نبات شناسی ـ معرفة النبات	*Botanique*	»
٣ ـ رُستنی	»	ـ	*Végétal*	»
٤ ـ رستنی‌ها	»	ـ	*Végétaux*	»
٥ ـ نهانزا	»	مخفی التناسل ـ کمزاد و خفی الزهر	*Cryptogames*	»
٦ ـ پیدازا	»	بارز التناسل ـ روشن زاد	*Phanérogames*	»
٧ ـ آوند	»	ـ	*Vaisseau*	»
٨ ـ آوندی	»	ـ	*Vasculair*	»
٩ ـ نهانزادان آوندی	»	مخفی التناسل وعائی ـ کمزادن لوله دار	*…games vasculaires*	»

۱۰ - خزه	بجای		*Mousse*	پذیرفته شده است
۱۱ - ریسه‌داران	»	—	*Thallophytes*	«
۱۲ - گلسنگ	»	-	*Lichen*	«
۱۳ - جُلبَک	»	-	*Algue*	«
۱۴ - باکتری	»	-	*Bacterie*	«
۱۵ - بوزک			*Levure*	»
۱۶ - شاخه	»	شعبه	*Embranchement*	«
۱۷ - رده	»	طبقه	*Classe*	«
۱۸ - رده‌بندی	»	طبقه‌بندی	*Classification*	«
۱۹ - گروه	«		*Groupe*	«
۲۰ - راسته	»	-	*Ordre*	«
۲۱ - تیره	»	طایفه- خانواده	*Famille*	«
۲۲ - جنس	»	-	*Genre*	«
۲۳ - گونه	»	-	*Espèce*	«
۲۴ - جور	»	-	*Variété*	«
۲۵ - نژاد	»	-	*Race*	«
۲۶ - پَرَوَزْ	»	-	*Lignée*	«
۲۷ - بازدانگان	»	عریان‌البذور	*Gymnospermes*	«
۲۸ - نهان‌دانگان	»	مستورالبذور	*Angiospermes*	«
۲۹ - دولپه	»	ذوفلقتین	*Dicotyledone*	«
۳۰ - تک لپه	»	ذو فلقه	*Monocotyledone*	«

٣١ - بی لپه	بجای	عدیم الفلقه	*Acotylédone*	پذیرفته شده است
٣٢ - پیوسته گلبرگان	»	پیوسته جام و متصل الطاس	*Gamopétales*	»
٣٣ - جدا گلبرگان	»	گشاده جام و منفصل الطاس	*Dialypétales*	»
٣٤ - بی گلبرگان	»	بی جام و عدیم الطاس	*Apétales*	»
٣٥ - کاس برگ	»	»	*Sépale*	»
٣٦ - گلبرگ	»	-	*Pétale*	»
٣٧ - کاسه	»	حقه	*Calice*	»
٣٨ - پرچم	»	میلهٔ نر	*Etamine*	»
٣٩ - نافه	»	-	*Androcée*	»
٤٠ - بساک	»	افسر	*Anthère*	»
٤١ - میله	»	-	*Filet*	»
٤٢ - مادگی	»	آلت تأنیث در گل و گرزن	*Pistil*	»
٤٣ - برچه	»	-	*Carpelle*	»
٤٤ - تخمدان	»	-	*Ovaire*	»
٤٥ - خامه	»	-	*Style*	»
٤٦ - کلاله	»	تکمه	*Stigmate*	»
٤٧ - گرده	»	منی نباتی	*Pollen*	»
٤٨ - گردافشانی	.		*Pollinisation*	»
٤٩ - دستگاه	»	جهاز	*Apparcil*	»
٥٠ - یاخته	»	سلول	*Cellule*	»
٥١ - انگل	»	طفیلی	*Parasite*	»
٥٢ - انگلی	»	طفیلی شدن	*Parasitisme*	»

فهرست لغتهای پذیرفته شده در فرهنگستان بترتیب قدیم

الف

آئرو ناویگاسیون- ناوبری هوائی
آپوستیل — بی نوشت
آجی چای — تلخه رود
آرتیزان — افزارمند
آرکئولژی — باستانشناسی
آرناشمان -- ستام
آژان — پاسبان
آژان — نماینده
آژانس — نمایندگی
آژانس اخبار — خبرگزاری
آژانس معاملات - کارگزاری
آژان معامله — کارگزار
آژیوتاژ — سفته بازی
آسانسور — بالارو
آکتیف — دارائی
آمپرنت دیژیتال — مهر انگشت
آنتروپومتری — تن پیمائی
آنتروپولژی — مردم شناسی
ابراهیم آباد — مشکاباد
اتنوگرافی — نژاد شناسی
اتیکت — برچسب
اجازه‌نامه — پروانه
اجرت — دست‌مزد
احصائیه — آمار
احمدآباد — نودز
اختتام حساب — بستن حساب
اداره پلیس -- سرکلانتری
ادریس آباد — شازند
ارباب صنایع ظریفه - هنر پیشگان
ارزاق — خواربار
استاژ — کار آموزی
استاژیر — کار آموز
استامپ - مهر
استخدام (اداره) - کارگزینی
استوار دریائی — ناواستوار
اسعار - ارز
اسقاط — فرسودگی
اسکادر — بخش
اسکادریل — ناوگروه
اشپیل (اشپلینت) — سنجاقك
اشرف — بهشهر
اشل — پایه
اطفائیه — آتش نشانی
اعتبار متحرك — تنخواه گردان
اعتراض — واخواهی - وا خواست
اعتراض کردن — واخواستن
اعلان — آگهی
اعلان قبلی — پیش آگهی
افتتاح — بازکردن
اکسپلوراتر — پی‌گرد
اکسپلوراسیون — پی‌گردی
اکیپمان - ساز و برك
الرن — شهپر
امامزاده جعفر — پیشوا
امیرالبحر ۱ — دریاسالار
امیرالبحر ۲ -دریابان

امیر البحر ۳ — دریادار
انتقال بانکی — برگردان
انجمن بلدی — انجمن شهرداری
انحلال — برچیدگی
اندکس — فهرست
انفیرمری — پرستار خانه
اوزان و مقیاسها و مقادیر —
سنك و اندازه و نرخ
اونیفیه — یکی کردن

ب

باج قپان — قپانداری
بالانس — تراز
باندرل — نوار چسب
بانك — بانك
بانکروت — ورشکستکی
بانکروتیه — ورشکست
بانکیه — بانکدار
بحرپیما — دریا نورد
بحری — دریائی
بحریه (قوای) — دریائیان
برات — برات
بستان — بساتین
بکی — سیخك
بلد — شهر
بلدیه —شهرداری
بمب — بمب
بمباردمان — بمباران
بنی طرف — دشت میشان

بی اسم — بی نام
بیبلیوگراف — کتابشناس
بیطار — دام پزشك
بیعانه — پیش بها
بیلان — ترازنامه
بی متالسیم — دو فلزی
بیمه — بیمه

پ

پاتروی —گشتی
پاساژ -- تیمچه
پاساسیون - بدفتر بردن
پاسیف — بدهی
پاکت - پاکت
پر - برابر
پردوکتیف - بارآور
پرسنل - کارگزینی
پروگرام - برنامه
پراومان -- برداشت
پست - پاسگاه
پست امدادی -- تیمارگاه
پست امدادی مدارس - شفاخانه
پلیس مخفی - کار آگاه
پول سیاه - پشیز

ت

تاتر - تماشاخانه
تاخیر - دیر کرد
تادیه - پرداخت

تاریف - تعرفه
تامین عبور و مرور - راهنمائی و رانندگی
تپه سیف - تپه سفید
تجدید - نوکردن
تحت‌البحری - زیر دریائی
تحقیق - بازجوئی
تذکره - گذرنامه
تربیت - پرورش
ترن‌داتر یساز - اراده
تشریفات - آئین

ث

ثبات - رو نویس

ج

جریان - گردش
جغتوچای - زرینه رود

چ

چاپار — پیك
چك — چاك
چك باره — چاك بسته

ح

حاکم — فرماندار
حجار — سنگتراش
حرکت — جنبش
حسابدار — دفتر دار
حسن آباد — سیمین‌دشت
حشمت آباد — روداك
حفظ‌الصحه — بهداشت
حق‌القدم — پایمزد
حق‌الزحمه - دست مزد
حق العمل — کارمزد
حق العبور — ترانزیت
حق الشرب — آب بها
حمام — گرمابه
حویزه — هویزه
حیوانات — جانوران

خ

خباز - نانوا
خبازخانه - نانوا خانه
خفاجیه - سوسن گرد

د

دارای اعتبار — ارزنده
دارالانشاء — دبیرخانه
دارالایتام — پرورشگاه یتیمان
دارالرضاعه — شیر خوارگاه
دارالعجزه — نوانخانه
دارالمجانین — تیمارستان
دارالمساکین — مسکین خانه
داکتیلوسکوپی — انگشت نگاری
دایره تنظیف و تسطیح - دایره رفت‌وروب

دایره میاه — میرابی
دائن — بستانکار
دفتر ارسال مراسلات — دفتررسید
دفتر اندیکاتور — دفتر نماینده
دفترموعد — سررسید نامه
دفیله — رژه
دفیله رفتن — رژه رفتن
دِگاژه —از گرو درآوردن
دوران‌دم - گردش خون
دوسیه — پرونده
دیپلم عالی — دانشنامه

ذ

ذخیره — پس‌انداز
ذخیره — اندوخته
ذوبان — گداز

ر

راپرت — گزارش
راپل — یاد آوری
راننده کشتی — ناوبر
رئیس بلدیه — شهر دار
رئیس خزانه — خزانه دار
رئیس کمیساریا — کلانتر
رئیس‌مباشرت — کار پرداز
رباط — زردپی
رباط کریم — شهریار
رتبه — پایه
رحیم آباد — پرندك
رزرو— اندوخته
رقابت — همچشمی
ریستورن — بازگشت

ز

زفیر — دم برآوردن

ژ

ژورنال — روزنامه
ژیکلاور — سوخت پاش

س

سؤالنامه - پرسش نما
ساخلو -- پادگان
ساعد — ارش
سال‌دکور — تالار
ساناتوریم — آسایشگاه
ساوجبلاغ — مهاباد
ستوان دریائی -- ناوبان
ستوان شهربانی — رسدبان
ستمی — بارنامه‌کشتی
ستون فقرات — تیره پشت
سجل — نام و نشان
سرباز دریائی — ناوی
سرتیپ شهربانی — سرپاس
سرجوخه دریائی — سرناوی

سرحددار — مرزدار
سرگردشهربانی — یاور
سروان دریائی — ناوسروان
سروان‌شهربانی — سربهر
سرهنگ‌دریائی — ناخدا
سرهنگ شهربانی — پاسیار
سکسیون — دسته
سلاخ — پوست‌کن
سلف — مانده
سلطان‌آباد — اراك
سواد — رونوشت
سوادنویس — رونویس
سیاح — جهانگرد
سیاحت — جهانگردی

ش

شمیز — پوشه
شهیق — دم فروبردن

ص

صاحب‌منصب کشوری - پایور
صادر — فرستاده
صالح‌آباد — اندیمشك
صاین‌قلعه — شاهین دژ
صحیه — بهداری
صنعتگر — دست ورز
صنعت‌یدی — دست ورزی
صنف — رسته
صورت جزء — ریز حساب
صورت حساب — سیاهه

ض

ضامن — پایندان
ضباط — بایگان
ضبط — بایگانی
ضدتورپیل‌انداز - ناوشکن
ضرر — زیان
ضلع دنده

ط

طاطائوچای — سیمین رود
طالب‌آباد - بهرام
طالح - تاله
طبع - چاپ
طبقه - آشکوب
طبیب - پزشك
طلا - زر
طهران - تهران
طیاره - هواپیما

ظ

ظهر - پشت
ظهرنویسی - پشت نویسی
ظهرنویسی‌شده - پشت نویس

ع

عالم عتیقات - باستان شناس
عایدات - درآمد
عبادان - آبادان

عباس آباد ـ وَرَسك
عرضحال ـ درخواست
عرضه ـ پیشنهاد
عصب ـ پی
عضله ـ ماهیچه
عضو ـ اندام
عظم قص — جناغ سینه
علامت ـ نشانی
عمل قراول ـ پاس
عمله کشتی ـ جاشو
عندالرویه ـ دیداری
عوارض متفرقه ـ خرده باج
عوض کننده قراول ـ پاس بخش

غ

غواص ـ آب باز
غیر قابل فسخ ـ بی برگشت

ف

فالسی فیکاسیون ـ دغل
فتنه طلب ـ سفته
فخار ـ کوره پز
فقره ـ مهره
فلاحت ـ کشاورزی
فلاحیه ـ شادگان
فلش ـ تیر
فلکلر ـ توده شناسی
فلوت ـ ناوکان
فوزلاژ ـ تنه
فیش ـ برگه
فیشیه ـ برگه دان

ق

قابل تأدیه ـ پرداختی
قراعینی ـ سیه چشمه
قریه عرب ـ پل دشت
قابل فسخ ـ برگشت پذیر
قابل قبول ـ پذیرفتنی
قابله ـ ماما
قاسم آباد ـ آیرین
قاضی آباد ـ باغ یك
قایق بادی ـ کرو
قایق پاروئی ـ کرجی
قبض ـ رسید
قبول کننده ـ پذیرا
قبولی ـ پذیرش
قبول کردن — پذیرفتن
قبولی نوشتن — پذیره نویسی
قراجه داغ — ارسباران
قراچمن ـ سیاه چمن
قرض — وام
قره سو ـ سیاهاب
قزل اوزن ـ سفید رود
قشر ـ پوسته
قشلاق ـ گرمسار
قصاب ـ گوشت فروش
قفسه ـ گنجه
قلعه بلند ـ ابرِدز

قلعه سحر - بام دژ
قوای بحری - نیروی دریائی
قیمت - بها
قیمتی - گرانبها

ك

کابینه- دفتر
کاربن - برگردان
کاربوراتور - سوخت آما
کارتن - جزوه‌دان
کارخانهٔ قند - کارخانه
کارنه - دفترچه
کانون — باشگاه
کانونیر - توپدار
کحال - چشم پزشك
کسب‌وحرفه - پیشه
کسبه و اصناف - پیشه وران
کسر - کمبود
کشتی‌زره‌پوش - زره دار
کشتی‌جنگی - رزم ناو
کشتی‌جنگی اعم - ناو
کشتی کوچك - ناوچه
کشیك - نگاهبانی
کشیکچی - نگهبان
کلاچ - چنگك
کلاسمان رده بندی
کلوب باشگاه
کُلی - بسته
کمیسرسرحدی - کلانترمرز
کمیسری -کلانتری

کنترات - قرارداد
کنترل - بازدید
کنترلر - بازبین
کنفرانسیه - سخنران
کنفرانس - سخنرانی
کوپن - برش
کوورتور- پشتوانه
کوورپر- پوشاندن
کیت - بهل
گاردسرحدی - (اداره) مرزداری
گچ قره گلی - گچ ساران
گرافیك - نمودار
گروهبان‌دریائی - مهناوی
گروهبان شهربانی - سرپاسبان
گیشه — باجه

ل

لانس‌توربیل - اژدرانداز
لوازم‌التحریر - نوشت افزار
لیگامان - پیوند

م

ما - ستون
مازاد - فزونی
مال‌التجاره - کالا
مال‌امیر - ایذه
مامور احصائیه -آمارگر
مامور اطفائیه - آتش نشان
مأمور تنظیف - رفتگر

مباشرت و ملزومات - کار پردازی
متحدالمال - بخشنامه
متخصص احصائیه - آمار شناس
متصدی کارهای بخش - بخشدار
متصدی کارهای استان - استاندار
مجعول - ساختگی
مجموعه کشتی ها - ناوتیپ
محاسب - حسابدار
محاسبات - حسابداری
محاکمات ارتش - داد رسی
محال علیه - برات گیر
محبس - زندان
محبوس - زندانی
محصل مدارس عالی - دانشجو
محقق - بازجو
محکمه - دادگاه
محله - کوی
محمره - خرم شهر
محیل - برات کش
مخارج - هزینه
مخزن - گنجینه
مدال - مدال
مدرسه - آموزشگاه
مراسله - نامه
مرهونه - گروکان
مریضخانه - بیمارستان
مساح - زمین پیما
مساعده - پیش پرداخت
مساوی کردن - تراز کردن
مستحفظ زندان - زندان بان

مستخدمین - کارکنان
مستخدم - خدمتگزار
مسلخ - کشتارگاه
مشروب - نوشابه
مشی - روش
مطالعه - بررسی
مطبعه - چاپخانه
معادل - هم‌ارز
معاون فنی - دستیار
مغز حرام - مغز تیره
مفتاح - کلید
مفصل - بند
مقروض - بدهکار
معبر - گذر
معماری - ساختمان
مفاصا - مفاصا
مفتش - بازرس
مقام - پایه
مقوم - ارزیاب
ملاح - ملوان
میدان چای - مهرانرود
میکروب - میکروب
موبیلیزابل - بسیجی
موبیلیزاسیون - بسیج
موبیلیزه - براه انداختن
موزه - موزه
مؤسسه - بنگاه
موعد - سررسید

میانج - میانه
میدان - اسپریس
میر آب - آبیار
مین - مین
مینوت - پیش نویس
میزی - وارسی

ن

ناحیه - بخش
نجف آباد - ناهید
نسیه - پسادست
نظامنامه - آئین نامه
نظمیه - شهربانی
نفس - دم
نفع - سود
نفع خالص - سود ویژه
نفع غیر خالص - سود ناویژه
نفع وضرر - سود وزیان
نقلیه - بارکشی
نقلیه سریع السیر - بارکشی تند
نقلیه بطی السیر - بارکشی کند
نمره - شماره

و

واکسن - مایه
وارد - رسیده
والور - ارزش
وثیقه - گرو
ودیعه - سپرده
ودیعه دادن - سپردن
ودیعه‌دهنده - سپارنده
ورق - برگ
ورقه‌ولادت - زایچه
ورقه هویت - شناسنامه
وصول - دریافت
وصولی - دریافتی
وکلای انجمن بلدی - نمایندگان‌شهر

ه

هضم - گوارش
هوبان - مهار
هوسپیس - خسته‌خانه
هیئت قراولی - پاسداران

هنگام چاپ این دفتر این چند کلمه نیز از تصویب فرهنگستان گذشته است :



باشگاه= کلوب ـ کانون

پل دشت = قریهٔ عرب

خرم کوشك = خزعلیه

خسرو آباد= خزعل آباد

دادرسی= اداره محاکمات و دعاوی ارتش

دادستان= مدعی العموم ارتش

سیه چشمه =قراعینی

اصطلاحات اسب دوانی

آغازگر = بجای (استارتر) یعنی کسی که فرمان دویدن میدهد

پی بَر = بجای (پلاسه) یعنی اسبهائی که جایزه هاي دوم وسوم وچهارم را میبرند وهریك از آنها را پی برنخستین و پی بردوم و پی بر سوم خواهند گفت

پیش بَر= بجای (گانیان) یعنی اسبی که جایزه نخستین را می بردو برنده نخستین است

تاختگاه= بجای (پیست) یعنی خطی که اسبهای دونده درروی آن میدوند

تك آغاز = بجای(استارت) یعنی محلی که اسبها ازآنجا دویدن را شروع میکنند

تك انجام= بجای(آریوه) یعنی محلی که اسبها باید بآن نقطه برسند

اصطلاحات فیزیکی

۱ ـ جنبش شتابی	بجای حرکت مسرعه	*M.accéléré*
۲ ـ جنبش درنگی	بجای حرکت مبطئه	*M: retardé*
۳ ـ ترازی	بجای افقی	*Horizontal*
٤ ـ بی توان	بجای	*Inerte*
۵ ـ بی‌توانی	بجای	*Inertie*

چاپخانه وکتابفروشی مرکزی

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

کتب خانہ جامعہ عثمانیہ

۱۔ اراکین مجلس اعلیٰ، مجلس [illegible]، مجلس انتظامی، مجالس تعلیمات و نصاب پانچ کتابیں ایک ماہ کیلئے اپنے پاس رکھ سکیں گے۔

۲۔ اساتذہ جامعہ عثمانیہ و کلیات [illegible] ایک ماہ کیلئے اپنے پاس رکھ سکیں گے۔ اور [illegible]
اور [illegible] دار الترجمہ [illegible] کتابیں [illegible] تحقیقاتی شعبوں کے

۳۔ طلبا [illegible] ایم اے، ایل ایل بی [illegible] اپنے پاس رکھ سکیں گے۔ [illegible]
کے طلبہ تین کتابیں دو ہفتہ تک اپنے پاس رکھ سکیں گے۔

۴۔ مدت مقررہ پر کتابیں واپس نہ ہوں تو ایک آنہ یومیہ فی کتاب جرمانہ لیا جائیگا۔

۵۔ بشرط [illegible] کتابیں پھر اجرا کی جا سکینگی مگر اس کے لیے کتاب کا لانا لازم ہے۔

۶۔ کتب خانہ کی کتابیں گم یا خراب ہو جائیں تو مستعیر پر ذمہ داری عائد ہوگی۔

۷۔ کتابوں پر کسی قسم کا نشان یا یادداشت نہ لگایا جائے۔

۸۔ قلمی نسخے اور حوالے کی کتابیں جاری نہ کی جا سکینگی۔ فقط